

# تقریباً

- چه ساعتیه کاکا؟!  
- هر ساعتی که میل مبارک باشه قربان!



حوادث و اتفاقات

اختلال حواس

☆ بطوریکه خبر نگار فکاهی سیاسی روزنامه توفیق گزارش می دهد ، نیمه شب گذشته يك نفر مست که بیش از چهار بطر عرق را لاجرعه سر کشیده و اختلال حواس پیدا کرده بوده در یکی از کوچه پس کوچه های تاریک واقع در خیابان لاله زار فریاد میزند : « آئی ... من آنم که رستم بود پهلوان ! کی بود نفس کش میخواست د - یالا بیاد جلو » و به این ترتیب نظم کوچه را بهم میریزد در همین موقع دوسه نفر ناشناس از خم کوچه بیرون میبرند و به تعقیب نفس کش میبرند .

خبر رسیده حاکیست که نامبرده تصمیم بفرار می گیرد و هنوز قدم از قدم برداشته از ترس نفسش پس قفا می شود و دو مرتبه آرامش برقرار می گردد .

مدیر کل تنها بود

خبر پرسروصدائی که در چند روز اخیر نقل مجلس کارمندان سوزمان شنیده شده وعده زیادی را به تعجب و عبرت وا داشته ، اینست که در یکی از روز های هفته گذشته ، یکی از مدیران کل های سوزمونی از صبح اول وقت تا سوت ظهر در اطاق کارش تک و تنها نشسته و هیچگونه کمیونی با خانم ماشین نویس تشکیل نداده است .

خبر نگار ما که از فضای اتفاق همانروز به ملاقات جناب مدیر کل رفته بوده قسم می خورد که من با چشم های از حدقه در آمده دیدم که آقای مدیر کل پشت میزش چرت میزد و خانم ماشین نویس در اطاق پهلودستی داشت بافتنی می بافت ! یکی از اعضای سوزمان عقیده دارد که موضوع به همین سادگی ها هم نیست و حتماً یکی از مخالفین آقای مدیر کل روغن نباتی بخورد ایشان داده و پدرشان را در آورده .

☆ تعداد مرخصیانی که بد کتر مراجعه نمیکنند و میمیرند بمراتب کمتر از مرخصیانی هستند که پس از مراجعه بد کتر مرحوم میشوند !

☆ اگر تابلوهای بانک صادرات و معادن را در یکجا روی هم بچینند ارتفاع آن از طول برج ایفل هم بلندتر میشود !

روزی که قرار است خانه ها بین کارمندان توزیع گردد تازه مسئولین امر پی خواهند برد که بعلاوت دوری راه ، کسی نمیتواند از این خانه ها استفاده کند کما اینکه « ماشین نان پزی » را هم اول با قرض و قوله زیاد خریدند ، بعد با گرایه قابل توجهی وارد کردند سپس محلی برای نصب آن ساختند ، آنوقت اقدام به تشکیل اداره و استخدام مدیر کل و معاون دست چپ و معاون دست راست و ثبتات و ضباط و معاشین نویس و ترازو و دار و انبار دار نمودند و تازه فهمیدند که ماشین مورد بحث قابل استفاده نمیباشد !



مناجات منتظر الو کاله

کی شود مجلس درش باز ای خدا  
تا در آید از من آواز ای خدا  
نطق غرائی توی مجلس کنم  
بهر نفع خود در آغاز ای خدا  
بهر ملت هر زمان سازی ز نیم  
تا بر قصد او به آن ساز ای خدا  
گر که از اهل دماوندم حقیر  
لم دهم در توی ماشین قشنگ  
در خیابانهای باریک و شلوغ  
ثروت مخلص فزون گردد ز حد  
مجلسی عیشی بپا هر شب کنم  
پولها در بانک های خارجه  
پول ملت را به جیب خود کنم  
تا شود پرچانه  
نکته سنج و نکته پرداز ای خدا

باور نکردنی !

شخصی بکلانتری رفت و اطلاع داد که زنت مرده، رئیس کلانتری از او پرسید :  
- زنت کی مرد ؟  
- سه ماه قبل ...  
- سه ماه قبل ؟ خیلی خوب پس چرا تا بحال نیامده بودی بما خبر بدهی ؟  
- مردک فکری کرد و جواب داد :  
- آخه نمی توانستم باور کنم !!

مسافر چاق !

در یکی از ایستگاهها زن بسیار چاقی سوار اتوبوس شده بود در ایستگاه بعدی مردی سوار شد و پهلوی او نشست. قدری که گذشت مرد روبه خانم کرد و گفت :  
- بیخشد خانم، چرا اینقدر منو هول میدین ؟  
خانم چاق باخونسردی جواب داد :  
- من کی شما را هول دادم ؟  
دارم نفس میکشم !

« يك پزشك شهرستانی میگوید بیماران هم باندازه پزشکان مقصرونند »  
جراید



دکتر - مردیکه ، من بهت آمبول عوضی زدم ، تو چرا باید از میدون در ببری !!

خانه های گنی !

هر چند مؤلین امر تاریخ جدیدی را برای خانه های گنی ، همان - طور که انتظار میرفت مورد توجه محافل سیاسی قرار گرفت بطوری که این خبر بسیاری از خبیر های برجسته روز را تحت الشعاع قرار داد .  
اصل خبر این بود که برای تکمیل خانه های گنی که قرار است بکارمندان دولت واگذار شود مبلغ سی میلیون ریال از طرف سازمان برنامه در اختیار بانک ساختمانی گذاشته شده است .  
البته لازم بتوضیح نیست که تا امروز قریب یکصد وسی میلیون ریال برای ساختمان خانه های قریه کن خرج شده و پس از تمام شدن سی میلیون ریال فوق الذکر ، تازه یکصد و شصت میلیون ریال دیگری هم باید پرداخت شود تا خانه های برای سکونت آماده شوند .

انتشار خبر مربوط به اعتبار جدید برای خانه های گنی ، همان - طور که انتظار میرفت مورد توجه محافل سیاسی قرار گرفت بطوری که این خبر بسیاری از خبیر های برجسته روز را تحت الشعاع قرار داد .  
اصل خبر این بود که برای تکمیل خانه های گنی که قرار است بکارمندان دولت واگذار شود مبلغ سی میلیون ریال از طرف سازمان برنامه در اختیار بانک ساختمانی گذاشته شده است .  
البته لازم بتوضیح نیست که تا امروز قریب یکصد وسی میلیون ریال برای ساختمان خانه های قریه کن خرج شده و پس از تمام شدن سی میلیون ریال فوق الذکر ، تازه یکصد و شصت میلیون ریال دیگری هم باید پرداخت شود تا خانه های برای سکونت آماده شوند .



رفع نواقص !

متن تصویرینامه ترمیم بودجه کل کشور در روزنامه های چند روز قبل انتشار یافت و قرائت جزئیات آن موجب مزید انبساط خاطر گردید .

البته بدون آنکه کماکان توضیحی خدمت آون عرض کنه همه شما بخونیی میدونین که بودجه کل سال جاری نواقص بسیار زیادی داشت و از جمله اون نواقص یکی هم این بود که چند میلیارد ریال از اعتبارات وزارت خزانه کسر شده بود و به همین علت هم دیگر هیچ وزارتخونه ای نمیتونست فی المثل به مدیر کل اش پاداش و اضافه کار بدهد و یا برای فلان نور چشمی اتومبیل آخرین سیستم بخرد و این موضوع هم در حقیقت موجب رکود کارهای جاریه میشد اما امروز بودجه کل به میمنت و مبارکی مرمت شده و با قلع و قوت و فن های مسگری سفیدش کردند و دیگر این نقیصه و یا نواقصی از این قبیل در بین نیست چون بیش از يك میلیارد ریال به اعتبارات وزارتخونه ها افزوده شد و موضوع «منع خرید اتومبیل» هم تقریباً از بین رفته است .

میدونم الآن بعضی از منفی بافها خواهند گفت از بین بردن مسئله «منع خرید اتومبیل» که «رفع نواقص» محسوب نمیشه و اصولاً این کار جنبه مثبت که ندارد سهله واجد چیزهای منفی هم هست اما باید توضیحاً عرض کنم که مطلب باین سادگیها هم نیست چون با وجود تصویرینامه ترمیم بودجه باز کسی پول نقد نمیدن که بهره برای خودش اتومبیل بخرد بلکه هر کس میخواهد اتومبیلی خریداری کنه باید متوسل بشه به ماده «تبدیل به احسن» تا پول اتومبیلش از محل فروش اتومبیلهای موجود که چندین ماهه در معرض حراج هستند تأمین بشه .

به بینید ، فرق است بین پول از محل بودجه دادن و پول از فروش اتومبیلهای موجود پرداختن ! درست مثل اینه که يك بچه نتری از باباش پول بخواد برای خرید اتومبیل ولی بابا به بهش بگه بودجه کافی ندارم که پول نقد بهت بدم برو اتومبیل منو بفروش از پول اون به اتومبیل برای خودت بخرد و بدین ترتیب کلی صرفه جوئی کنه ! تازه با همه این حرفها دیگه مثل سابق اتومبیل بیوک و امثال اون نمیشه خرید بلکه مجبورند اتومبیل جیب بخرن و البته لازم بتوضیح نیست که تمام کسر و کوتاهی بودجه کل برای این بود که حضرات میرفتند اتومبیل غیر جیب میخریدن یکی هم پیدا نمیشد بهشون بگه پدرتون خوب ، مادرتون خوب ، ماکه پولی نداریم چرا اینقدر افراط میکنید ؟ عوض این اتومبیلها برید جیب بخرد عوض یکی صدهزار تا بخرد اگر کسی بهتون گفت بالای چشمتون ابروست اونوقت هر چه دلنمان میخواهید بگید .

(یا هو) کاکا توفیق

ماما - جیم جیم

دادو سبتد ...

من کیم ؟ مید و شکار شهریه اسم فرزند بزرگم شد چو ثبت خرد گشت و خرد گشت و خردتر بچه و امانده از درسم کنون رانده گشته از محیط مدرسه گروسدستم در آرام بیدرتک کرد خالی جیبها را ثبت نام واجب الحج شد مدیر مدرسه هر چه گیرد باز میگوید کم است این بود دادوستد با کسب علم مائده ام حیران بکار شهریه!



★ آدرس بجای پول! ★

صبح اولدشتی سرو کله آقای احمد شاهپوری روزنامه فروش مقیم آبادان پیدا شده که طوماری داره باین مضمون:

« از قول بنده سلام بنده! را بتمام کارکنان توفیق برسانید يك سال پیش آقای درب دکانه آمد و گفت هر هفته يك مجله بانوان برای منزل ما بیاور گفتم بچشم حالا يك سال مرتب میباش که هر هفته بانوان را از زیر در باطاق آنها انداختم!! ولی حال که رفته پول آن را بگیرم آقا میگوید من ۶ ماه است خانمم را طلاق دادم من مسعول! پول بانوان شما نیستم (!) وبعد از ۲-۳ ماه مکافات بازی! تازه آقا آدرس خانم را بجای پول به بنده داده است - از شما خواهشمندم یه چیزی به این آقا بگوئید چون روزنامه توفیق راهم براش میبرم و میخواند.»

**جواب:** عوض اینکه یه چیزی بانوان آقا بگم یه چیزی بتو میگم که بلانسبت خودم خیلی خرفتی! آدم حسابی یارو با زبون بی زبونی آدرس اون ضعیفه رو بتو داده، تازه دو قورت تو نیستم باقیه؟ درثانی تازوده پول توفیقاتم بگیر که پس فرداست بهت بگه «من دوسه ماهه دیگه نمی خنم!» و پول این یکی را هم بالا بکشه.

✪ آدم؟! ✪  
آقای بی امضاء کارگر چاپخانه

اولی یا آخری

جیانه تورد

هست کار یار من یا هرزگی یا دلبری  
کاش میشد این پری یا این وری یا اون وری  
تا شود از دور پیدا مثل بز رم میکنم  
خورده ام از بسکه از او یا لگدی یا توسری  
چند مینالی زیبکاری فرزندان خویش  
دستان را بندکن بر کلفتی یا نوکری  
با زنی گر آشنا گشتی بحسب اتفاق  
منگر او راهی بچشم خواهری یا مادری  
گول لبخند زنان هرگز مخورگر عاقلی  
خرمشو در پیش زهرا یا فریبا یازری  
آرزوی گنج قارون دارم و عمر دراز  
قسمت کن ای خدا هم اولی هم آخری



يك بام ودوهوا!

نوشته: «مدتی بود بچه ام گوش درد داشت. پس از ماهها دوندگی دکتري های بیمه گفتند باید لوزه اش را عمل کرد! مدتی هم سرا از بیمارستان شماره ۱ به بیمارستان شماره ۲ و از شماره ۲ به شماره ۱ك بهم پاس دادند! و آنقدر کاغذ برایم صادر کردند که الان وزن کاغذها از وزن بچه ام سنگینتر شده خلاصه پدرم را در آورده اند خواهش میکنم بدادم برسید. «باتقدیرم احترام»  
**جواب:** - اولاً جناب عالی میتونی اون کاغذ های کذائی رو بدی ما، پشتپاش مطلب بنویسیم! این یکی

آلوه آلوه

- الوه.. اونجا روزنامه توفیقه؟  
- بله آقا.. فرمایشی داشتید؟  
- میخواستم ببینم خبر روزنامه های عصر را خواندید که نوشته بودند در انتخابات آینده مردم در دادن رأی آزاد خواهند بود؟  
- بله آقا کاملاً، از سر تاته خواندیم، ضمناً با چندتا سپور ورزیده نیز مصاحبه کردیم آنها هم گفته ما را تصدیق کردند و همچنین روزنامه ها را هم خواندیم که برنج پلوئی گران شده و لابد خودتان هم اطلاع دارید که کاغذ نرخش بالا رفته. گمان میکنم مدادم همین امروز و فردا بالا بزند و نیز مثل اینکه عده زیادی از حزبی ها از همین الان مشغول خرید و جمع آوری چاروی سپهروی هستند و میخواهند آزادانه در انتخابات شرکت کنند. ضمناً بدنیست بدانید...  
آلو... آلو... بوق... بوق...

قصه برای بچه ها

بچه ها باز خبرای انتخابات اومده وقت پیدا شدن سجد اموات اومده سپورا باز دیگه جونی میگیرن به آب و نونی میگیرن سپور محله مون دنبال آشغال نیما، مثال پارسانمیاد دیگه آشغال همه محله رو ور میداره دیگه این سپوره هم توطا قچه بالا میداره

باز دیگه منتظر الو کاله ها ارون زبلا، نخاله ها واسه و کیل شدن سور میدن و سور میخورن همچی که و کیل شدن مرده رو با گور میخورن حالا عیدند و عیدن همه شون وعده خدمتو میدن همه شون هی میگن ال میکنم بل میکنم ایندفعه مشکلتو حل میکنم ولی وقتی که توی مجلس شورامیشینن تامیشینن همه وعده هاشون دود میشه و هوامیره دوباره ارزششون بالا میره باز میرن دنبال بندو بستشون سر نخیا دوباره میاد میون دستشون

\*\*\*

چون من واست بگه، حزبا دوباره رج میشن صاحب شعبه شمرون وری و کرج میشن دوباره تابلورا نصب میکنن آلت کبش میکنن کارت عضویت هرچی سوپوره اعضاء میشه دوباره پای سپورا توی حزبا وامیشه دوباره کنگره ها قطار میشه طبق طبق «سگا بدورش وق ووق»

عمو صندوق سازو یکباره خبردار میکنن میرن و سندن وقارو بار میکنن

\*\*\*

حزب کزدم ایندفعه صندوق بیشتر میسازه واسه اینکه پیش باشه، صندوق بیشتر میسازه آخه هرچی باشه اون مردای با عمل داره توی هر شهری بخواد و کیل بده محل داره «درداره، طاقچه داره، کلید «صندوقچه» داره» واسه سجد مرده ها هزار بقچه داره حزب قلیون دیگه اقبال نداره اگه که وکیل داره، مثل پیر ارسال نداره ولی خوب، هرچی باشه این همه حزب جور بجور سرو تده کرباسن، آدم خوب توشون نچور انتخابات اگه اینجوری باشه، کاسه همون، آتش همونه باز مو کیله اش همونه

\*\*\*

بچه ها ایشالا ماستا دوع میشه قصه ما دروغ میشه

«بز عچه»

کنفرانس ریاض

طبق خبر رسیده پنجمین کنفرانس اوپک با شرکت کلیه کشورهای عضو سازمان کشور های صادر کننده نفت بین امروز و فردا در «ریاض» تشکیل میشود و وحشت ما از این است که بعضی ها برای بالا بردن شندر قاز حق الهی ما آ تقدیرگر به رقصانی کنند که در «ریاض» به «ریاضت کشی» بیافتم و در کنفرانس ششمی اوپک «مرتااض» بشیم و خیال خودمون را راحت کنیم!

نگار

اگر در يك مجلس مهمانی احساس کردید بوی «ترشی مخصوصی!» «بشامتان میرسد یقین کنید که يك دختر ترشیده در آن مجلس موجود است! عباس باوی

**فرق نمیکنه!**  
پدر از کامی کوچولو پرسید که برای حل مسئله هاش کمک لازم داره یا نه؟ کامی کوچولو فکری کرد و جواب داد که «نه بابا چون خودمم مثل شما غلط حل میکنم! دیگه لازم بکمک کردن شما نیستم!»





فهرست مطالب

فهرست مطالب آئین  
آقای مدیر عامل شرکت  
شیلات، طی نقلی که منظور  
برقرار ساختن روابط و ستانه  
بین دستجات ماهی و گروه  
ماهی خوار ایراد نمودند،  
فرمودند:

انسال ماهی در اختیار  
همه مردم قرار داده میشود.  
باید دانست که هر سال  
در همین فصل نطق هالی  
بدین مضمون ایراد میشود  
ولی هیچگاه جامعه عمل  
نمیپوشد علت این امر هم  
آنست که خود طرفین متخصصین  
یعنی دستجات ماهی و گروه  
ماهی خوار نمیخواهند بین  
آنها حسن تفاهم برقرار گردد  
البته این نخواستن  
طرفین نیز عللی دارد که باید  
برای پی بردن بدان علل ،  
بدلایل آنها توجه کرد.

دستجات ماهی در این  
مورد میگویند از چند سال  
قبل با وساطت شرکت شیلات  
که بتصدیق همه یک مرجع  
بیطرف و صلح طلب است ،  
قرار بر این شد که بین ماهیها  
و ماهی خواران نوعی همزیستی  
مسالمت آمیز برقرار گردد  
بدین معنی که ما در مرزهای  
خود واقع در پاساژهای  
اسلامبول، بکار خود ادامه  
دهیم و افراد گروه ماهی -  
خوار هر ماه تدارشان بدان  
منطقه افتاد بدون تجاوز  
مرزی از ما دور شود اما  
چندین بار دیده شده که افراد  
چریک این گروه هنگام  
رد شدن از جلوی مرز ما مرتب  
بما چشم غره میروند و بعضی  
از اوقات خصوصت را بجائی  
میرسانند که قیمت ما را هم  
سؤال میکنند در حالیکه طبق  
مشور ملل و پیمان «شین -  
شین» یعنی شهرتاری و شیلات  
هیچ عابری هنگام عبور از  
مرز ما حق چشم غره  
رفتن بنا و پرسیدن قیمت  
ما را ندارد مگر آنکه در  
گروه استریتنگ عضویت  
داشته باشد!

در مقابل، افراد گروه  
ماهی خوار مدعی هستند که  
ماهی ها تحت عنوان هنزیستی  
مسالمت آمیز میخواهند ما را  
برور از پا در آورند زیرا  
هنگام عبور ناگهانی ما از  
مقابل مرز آنها ، گازهای اشتها  
انگیز که بمراتب از گازهای  
دیگر خطرناکتر است استعمال  
میکنند و ادانه رفتن را برای  
ما دشوار میسازند از این رو  
میتوان ادعا کرد که ماهی ها  
در پاساژهای اسلامبول  
پایگاههایی علیه ما ساخته اند.  
بهر حال این استدلالی  
که طرفین برای برائت خود  
ارائه میدهند و لسی بعقیده  
مشر این ستون علت اصلی  
تیرگی روابط ماهی و ماهی -  
خوار همان چشم غره رفتن  
ماهی خواران به ماهی ها  
میباشد که میخواهند منطقه  
بی طرفی آنها را دچار آشوب  
سازند!

ممکن است بن بلا نفت صحرا را ملی کند

### یا بن بلا!

بی رمک

اشهدن لا اله الا الله  
گر ز احوال بنده میپرسی  
بچدها هم دماغشان چاقست  
از خوشی و رفاه و آسایش  
بعد العنون - غرض ازین نامه  
مطلبی هست رمز و سر بسته  
چندتا پند و چندتا اندرز  
آن شنیدم که تازگی سرکار  
شکست پیه تازه آورده  
خوشی و نان بی تکان و هراس  
زین سبب توی حاشیه رفتی  
دم ز ملی شدن زدی از دور  
خواهم اکنون نصیحت بکنم  
یا ایا! این سخن مکن تکرار  
یا ایا! وضع ما تماشا کن  
یا ایا! ملی اشکنک دارد  
یا ایا! ملی مفلسی دارد  
ملی امراس سینه میآرد  
حرف و توضیح بیش ازین شاق است  
یا ایا! ای جناب بن بلا  
گفتم این را ز روی همدردی  
« هر که باشد ز حال ما پرسان  
یک بیک را سلام ما پرسان »

« هر که باشد ز حال ما پرسان  
یک بیک را سلام ما پرسان »

« سازندگان مواد غذائی تقلبی ، بازنگ آهمن .  
نمک و رنگ رب کوجه فرنگی میساختند »



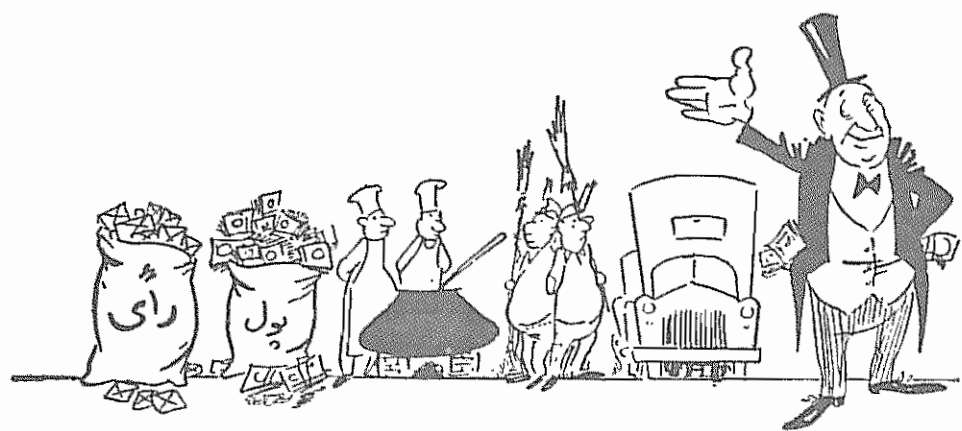
مشری - يك قوطی رب کوجه فرنگی بده میخوام درهای  
خونمو رنگ کنم ، يك قوطی هم رنگ بده بریزم توی غذا!

مدیر عامل شیلات گفت : ماهی در  
اختیار همه قرار میگیرد «جراید»

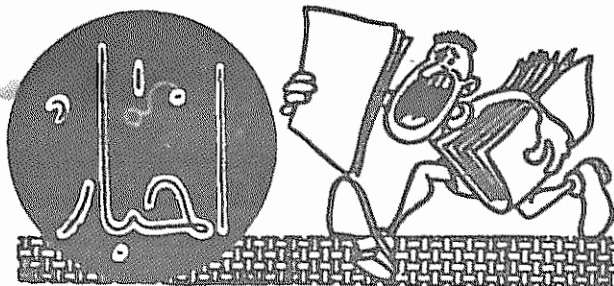
معجزه شیلات!

ح : خواجه نوری  
مدیر عامل شیلات فرمود :  
بدست مردمان هر روز و هر شب  
چو حرفش را شنفتم گفتم الحق!  
که ماهی میشود فت و فراوان  
رسد ماهی بهر کوی و خیابان  
که میگویی تو هم غیبهای پس جان  
بدست خلق ماهی میرسد لیک :  
دهد گر بهر هر یک « ۲ تومان »

« دبیر کل حزب میلیون گفت حزب میلیون آماده انتخابات است »



« ما آماده هستیم ! »



باید بالا بره رشد سیاست  
تاروشن شی باوضاع زمونه  
فزون گردد شعور دیپلماسیت  
بخون اخبار مارا دونه دونه  
م : شبدر

### چین و هند بسر بازان خود فرمان آتش بس دادند

خبر آمد که آتش «بس» نمودند  
خدا را شکر غول جنگ جیم شد  
ز جمله جنگ را مرخص نمودند  
زمان صلح و دام دام دیریم شد  
ایشلاکه از این پس اختلافات  
نمیشه باعث جنگ و مکافات

\*\*\*

### وزارت فرهنگ دستور داد از پوشیدن لباسهای جلف و آرایش

زننده دختران دانش آموز جلوگیری شود

بگو با کلر خان دانش آموز  
به اونها که بخودهی ورمیرفتند  
به اون مامانهای خوش بک و یوز  
بدنیال زر و زیور میرفتند  
کرین پس دیگه طبق بخشنامه  
زمان دادن «جولان» تمامه  
مقرر شد که وقت درس زین پس  
«قروفر» راز خود سازید مرخص  
فقط تنها بفکر درس باشید  
بی تقلید از این و اون نباشید

\*\*\*

### دکتر خوشبین وزیر دادگستری از مسافرت آمریکا برگشت

دکتر خانلری وزیر فرهنگ بارو پا رفت

چود کتر خوشبین از آمریکا آمد  
جناب خانلری عزم سفر کرد  
چهار نعل تاخشی سوی اروپا  
که یک شرط وزارت جانم اینه  
شنیدیم خیلی شیک و پیک آمد  
سر اسبو اونم یکهو یوز کرد!  
که تا جولان دهد توی اروپا  
که تا بهتر فراهم شه زمینه  
باید بست بارو بندیل را بخارج  
کشید کباده و میل را بخارج

هر کس در پرداخت عوارض بر و بالکن تاخیر کند بر قش  
قطع خواهد شد  
قضیه خر و پالون  
شندیم اینکه ز نو شهر تار ملک عجم  
عوارض از بر و بالکن جدا جدا خواهد  
ولیک در عوض اینکه این عوارض را  
ز خان و موجر و ملاک ناقلا خواهد،  
کشیده خط و نشان از برای مستاجر  
که بعله هر که از امروز برق ما خواهد  
دهد عوارض ما را و سگر نه بر قش قطع  
مرخص است و کندرو به هر کجا خواهد  
بگو به مالک و آن موجر بهانه تراش  
که بهر «امشی» مستاجرش دو خواهد:  
مده عوارض وزین فرصت استفاده بکن  
« عدوشده سبب خیر اگر خدا خواهد،

□ مفت! □

مهین خانم کلاه تازه و نوی را  
که خریده بود جلو آینه به سرش  
گذاشت و خطاط بشوهرش که از  
این و لخرجی او دلخور شده بود  
گفت:

- این کلاه را من مفت خریدم  
انقدر عصبانی نشو بین جوتم .  
قیمت کلاه رادوست تومان نوشته  
بودند ولی من به صد تومان خریدم  
در این صورت صد تومان استفاده  
کردم و با همین صد تومان هم این  
کلاه را خریدم!

حسابگر

هو الباقی

هذا کتاب مستطاب «جوامع الکفای» یارسالہ



از لبریزین

خلاصه از گذشته

علیمحمد خان کارمند اداره اوقاف قوچان با هزار دردرس خود را بتهران منتقل کرده و حالا غیر «متاجری» افتاده و چیزهای ندیده نشنفته اش را دارد برای شما تعریف میکند... حالا به اداره رفته که خودش را معرفی کند و در اداره با جواب سربالائی رئیس مواجه میشود و

۴۴ - پیش بسوی بدبختی!

خواه ناخواه برزخ و محزون اندر آن اضطراب و خوف و رجا جانب جیب و سفره خالی سوی خرج و مخارج آتی توی پول نهار الانه جانب ژست و بادو بودرئیس جانب سطح فکر آن والا

تا کسی با رجال دمخور نیست بگمانش که آن وجود شریف! از وجودش نبوغ میبارد فهم و ادراک و عقلا و فرداست از هوی و هوس بکل دور است چونکه از روی گفته قدامت شعر و مضمون نهاده اند بارث یعنی آنها که جای علم و هنر جای فهم و سیاست و تدبیر شعر و الفاظ و پند های غلط گفته اند: «هر که هر چه لایق بود» یعنی آنکس که «کله کنده» شده و آن مهندس که در علوم و فنون چون نبوده است دستش اندر کار باید اکنون بمیرد از سختی تا بفهمد که طبق آن گفتار

بادلیلی که عرض شد بحضور که چرا همچو عامی ناشی با چنین عقل و فهم و معلومات او که در مطلبی چنین ساده اسم زن را ز مرد چیز! نداد بهر یک اشتباه بی ارزش به جان این مقام عالی را کرده اشغال و شادو بی تشویش (قدم از گفتن حسین و حسن شخص معلوم و جای خاصی نیست بلکه مقصود حرف من اینست: کز چه پاروی مملکت بیل است گرننداری یقین به گفته من این کیه؟ - حضرت ندادار الملک شوهر خواهر چی چی سلطان بوده ز آغاز دوره خلقت پسر زهر مارة الخاقان که خودش هم از آن فرساقاست! باجنافش مدیر کل باشد پسرش هم وکیل شوراب است پسر دوشش که هنگامه است! دست دارد توی تمام امور چونکه داماد بختک المیرزاست الغرض در تمام شغل خطیر همه جا مستقر و منصوبند گر کسی غیر از این نژاد اصیل

میرود دادشان به عرش برین کایها الناس رقت مذهب و دین

بقیه دارد

ولش!

شیخ ابوالریث

کرمیلکی عامل و بیکار - ولش کن مثل همه مردم بیچار - ولش کن با کشته پلومیشه به جوری سرهم کرد بیهوده ندو دنبال هر کار - ولش کن راحت ندادن کرتوی دانشکده بی غم ، ویلون بشودر کوجه و بازار - ولس کن کرخونه نداری که بذاری سرحات تا بوق سحر باش تو بیدار - ولش کن باغصه و غم پیش نمیره کار زموئه کم دود بکن قلیون و سیگار - ولش کن جای همه فکر و خیال و غم و افسوس توفیق بخون تابشی هشیار - ولش کن

« زلزله ۶ بار دماوند را لرزاند »



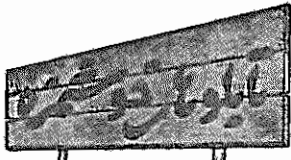
- اکه به دفعه دیگه تکون بده سیب سیری میخوریم

پس انداز با جایزه

کفند روز اول نوامبر «روز پی انداز جهانی» شناخته شده است و کاکا با علم باینکه اکثریت مردم پول تهیه یک وعده غذای کامل را ندارند تا چه رسد به پس انداز از شنیدن این خبر چنان خوشحال شد که توی پوست خودش نمی گنجد چون پیش بینی میکرد که بلافاصله تبلیغات شدیدی در باره تشویق کسایتیکه هنوز بفکر پس انداز نیفتاده اند شروع خواهد گردید و در نتیجه همه مردم در ظرف مدت کوتاهی ولو با قرض کردن و گرو گذاشتن طشت و بادیه هم که شده صاحب حساب پس انداز خواهند شد! اما پیش بینی کاکا مثل اینکه درست در نیامد چون مسئولین امر وقتی خواستند دست اندر کار تبلیغات بشن برای تشویق مردم به باز کردن حساب و یا از دیاد میزان پس انداز فقط یک راه را انتخاب کردند که آنهم بمیان کشیدن مسئله «جایزه» بود. موضوع جایزه حسابهای پس انداز هم این روزها موضوع جالب و عام المنفعه ای شده یعنی تقریباً میشه گفت با جنبشی که از چندی

قبل باینطرف در کشور گلو بلبل در زمینه این قبیل جایزه گذاریها پدید آمده در حقیقت قدم مؤثری در راه تقویت قوه فعاله مردم برداشته شده است!

البته اینرا هم بگم که اینکار هم مثل همه کارهای عام المنفعه کمترین قوم، یکعده نسبتاً زیادی مخالف داره که مدعی اند تشویق مردم به پس انداز کردن پول با تحریص مردم برای بردن جایزه دو تاست و جایزه گذاری و این حرفها جز آنکه مرد را اکتالی و عاطل و باطل بار بیارود نتیجه دیگری نخواهد داشت ولی کاکا عکس این عقیده را دارد و جداً معتقد است که تحریص مردم برای جایزه پس اندازها موجب تحریص بنیه فعاله آنها خواهد شد چون توی این مملکت ماشاءالله ماعوض هر چیز بانک داریم و در حال حاضر شاید تعداد آنها به چهارصد تا برسد و همه هم خوشبختانه سرگرم پس اندازیات با جایزه هستند و مردم هم از فرط بیکاری کارشون این شده که فی المثل صد تومان قرض و قوله کنند و در حساب



یک ضرب المثل چینی میگوید: «تا بلوهاییکه آدرس دقیق نداشته باشد بدر زیر گل می خورد!» بنا بر این خواهش میکنیم تا بلوهای بدون آدرس را برای کا کا نفرستید.

شرح حال

کسیکه این تابلورا از همدان، خیابان بابا طاهر میدان عقیل کشف کرده عقیده دارد کشفش از کشف «کریستف کلمب» هم مهمتر است! تا نظر شماچی باشد؟ «من بنده! محمد است نامم مرغ است و پلو ناهار و شامم! دارم آجیل آچار (!) خوشبو که گاه به آب ریزم آلو!»

جهت اطلاع!

این تابلورا هم در شهر کرمانشاه، خیابان سپه در حالیکه روغن نباتی میخوردند! دستگیر کرده اند!

چاپخانه و آبگوشت پزی بهرامی شماره ۴۹۲ مراتب جهت اطلاع عرض شد!!

نشانی دقیق

آکمی زبر را از چند وقت پیش بدر و دیوار خیابانهای آبادان نصب کرده اند.

روزنامه اردشیر دست ۵ راز!

در تمام ساعت در اختیار شماست برای هر گونه آکمی بنشانی... مراجعه فرمائید وزیر آکمی نوشته شده

چنانچه نشانی بالا را پیدا نکردید باین نشانی تشریف بیاورید: کوهر کش حصار آباد - باین نشانی که پیرزنی با صورت پسر چین و چروک با ظرفی چرکین! هاد میزند «باکله باکله!» جنب اداره اموال مسروقده منزل سودت سودتگی! مراجعه فرمائید.

(اردشیر دست دراز)!

تابلو سوکهای این هفته: - قصر شیرین، م محبت - عباس سلما نیور - احمد شاهپوری

پس انداز بانک ایکس بخوابانند و بانتظار قرعه کشی بنشینند و وقتی قرعه کشی انجام شد و فهمیدن چیزی نبردن فوراً صد تومان شون را از اون بانک بگیرین برین بانک دیگه حساب پس انداز وا کتن و چون تعداد بانکها همون طور که عرض کردم در حال حاضر به چهارصد تا میرسه اگر سبب و شصت تا حساب هم در سال وا کتن باز سراغ چهل تا بانک نرفتند که البته سیال بعد خواهند رفت آریا همین کار فی نفسه جنبش و فعالیت محسوب نمیشه؟



پستی ماشب جمعه گذشته برای کارگران بدبختیکه بر اثر پشت هم اندازی شهرتاری ، موقع کار در نهر فیروز آباد زیر آوار ماندندسه تا فاتحه بخواند

**بهبهان آقای تقی آصفی**  
- اختیار دارید برادر عزیزمالان هم خیلی سوژه داریم حتی خیلی بیشتر از زمان « دکتر بندتنبونی » ولی حالانمی توانیم مثل سابق چیز بنویسیم علتش هم اینست که « نمیتوانیم » مثل سابق چیز بنویسیم.

**فومن - آقای محمد تقی -**  
حتما آن روغن نباتیکه جناب عالی خورده اید تقلبی بوده چون غیر ممکن است کسی روغن نباتی بخورد و دچار آن عارضه (!) نگردد  
**تهران - هفتچنار - آقای ابوالی ... !** بنده بنا بخواهش جنابعالی با مسئولین زائد شرکت واحد تماس گرفتم آنها اظهار داشتند: اولاً چون درخت هفتچنار هفت شاخه دارد ماهم هفت تا اتوبوس در آن خط انداخته ایم و ثانیاً چون این درخت خیلی قدیمی و کهنسال می باشد ماهما از اتوبوسهای قدیمی و کهنه کارمون در آن خط گذاشتیم و درخاتمه اظهار داشتند که چنانچه روزی روزگاری آن درخت يك شاخه دیگر در آورد ماهم يك اتوبوس بآن خط اضافه خواهیم کرد.  
(برادر عزیز حالا که شرکت

**دستگاه دروغ سنج که از امریکا بایران آورده شده ، در مورد مهمین شیراز بکار افتاد ، > جراید <**

**جائیکه دروغ سنج هم کاری ازش ساخته نیست > قوچلی <**

تازه آورده اند از امریکا هست کارش « دروغ سنجیدن » مستشار چنین بساط عجیب فدوی بهر کسب توضیحات گفتم آقای « ام » میسر هست گفت « اویس » بلی ! بفرمائید گفتمش چیست کار این ماشین گفتم این دستگاه « طبق اصول » گفت: « نوانوا » بدون هیچ خلاف گفتمش پس بین رجال وطن تا چه حد وعده دروغ و دلنگ

دستگاهی عمودی و قائم ! چه موقت بود و یا دائم هست شخصی بنام مستر « ام » شدم آن هفته خدمتش عازم که کنم از تو يك سؤال مهم ؟ ( یعنی هستم به پاسخت جازم ) گفت : « تشکیش ! » میدهد مجرم میدهد فرق مفلس و منعم ؟ میدهد حق خائن و خادم از معلق گرفته تا حاکم ربه کردند تا باین موسم

**در جوابم پس از تفکر گفت يك قپان ۲۰۰ تنی لازم ! <**

**يك زن توالت کرده بيك خرازی فروشی متحرك بیشتر شبیه است تا بيك آدم !**

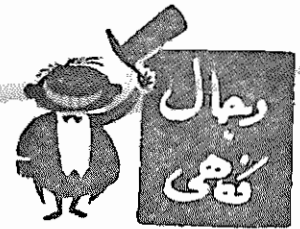
**دلسوزی \***

ذوالفقار پاشا یکی از مقربین سلطان عبدالحمید بی نهایت کریمه المنظر وزشت بود . روزی پادشاه ضمن صحبت باو گفت : - میدانی ذوالفقاز هر وقت ترا می بینم دلم بحال زنت میسوزد ذوالفقار پاشا فکری کرد و جواب داد : - اعلیحضرتا ، اگر زنت را میدید بددلتان بحال من میسوخت نهاد !

رضادلسوز!  
**\* خوشبخت ترین دکترهای دنیا کسی است که جواز دفن مادر زن خود را امضاء کند !**  
منوچهر وثوق



**- تنبونوو میکنم ، خیال کردی ؟ زکی ! .. اونوقت که میکندی مأمور مالیه بودی !**



**هوش سرشار !**

حسن اکبر بعد از مدتها دوری دوستش را در خیابان دید و پس از سلام واحوالپرسی و تعارفات معموله باو گفت :

- راستی رفیق خیلی لاغر شده ای ، مگر ناراحتی داشتی ؟  
- نه ، از وقتی معلم کرده اند ۱۵ کیلو لاغر شده ام !  
- راستی ؟ عمل برای چی ؟  
- برای اینکه یکی از قلوبم - هایما بر دارند !

- عجب ! من هیچوقت فکر نمیکردم که يك قلوبم ۱۵ کیلو وزن داشته باشد !!  
وقوق صاحب

**ولخر چی حجم الملك !**  
پس آقای حجم الملك باترس ولرز و خجالت سراغ پدرش میروند و میگویند :

- آقا جون اکه پول خورد داری دو قرون بمن بده میخوام یه شونه بخرم .

- تو که پارسال عید! یه شونه خریدی ، مکه گمش کردی ؟  
- نه بابا ، دیر وز به دنده اش افتاد !  
- از کی تا حالا اقتدر ولخرج شدی که واسه شکستن یه دنده ، بری شونه نو بخری ؟  
- آخه باباجون این دنده ، دنده آخریش بود !!

**۱- آئین وکالت**

آئین وکالت کتابی است بسیار جالب و خواندنی در فوٹ و فن و کالت که به سه بخش بسیار متنوع تقسیم میشود .

بخش اول در راه و رسم سخنرانی و مسافرت انتخاباتی و بندوبست و خرید و فروش آراء و بقیه قضایا است و از قسمتهای شایان توجه این کتاب می باشد بخش دوم مربوط به مرحله بعد از انتخابات است که به هیچوجه بمن و شما ارتباطی ندارد و بخش سوم هم مربوط به توصیه بازی و نامه پراکنی و خرید و فروش و کلامی باشد که باز هم من و شما صلاحیت تعیین ارزش آنرا نداریم . این کتاب در اصل به دوزبان زرگری و مرغی توسط یکی از نمایندگان مرحوم الاخیرا نوشته شده و نام اصلی آن راهنمای وکالت است که آقای وکیل کارنگی مترجم آن برای ایز گم کردن اسم آنرا تغییر داده و تعداد ۲۰۰ نسخه هم بیشتر چاپ نکرده است در روی جلد کتاب با مهر مخصوصی نوشته شده: «مخصوص نمایندگان»

**۲- راه شکم**  
کتاب راه شکم که تازه یکی بقیه در صفحه ۱۱

**بررسی کتب :**

**کتابخانه توفیق**

در این دوسه هفته ای که مادر حال چرت زدن بودیم کتاب های زیادی به دفتر روزنامه رسیده که حالا با رعایت حق تقدم به معرفی چندتا از آنها می پردازیم:

**\* « هر آنکس که باشد خرد بود سایه کشتگی بر سرش »**

**\* « اگر رستم آید بدین سرزمین »**  
خورد روغن « بو » خورد بر زمین عطاء الله نیکبخت

**\* « بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند »**

دوسه روز دگرش محضر و دعوا و طلاق زهتاب

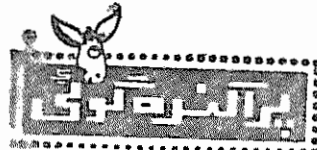
**\* « راستی کن که راستان رستند »**

روبه و « جاندارم ! » همدستند

**\* « بچه کار آیدت ز کل طبقی »**  
تا ز توفیق باشدت و رفتی ر - خدا بخش

**\* « چنانست بگویم بگرز گوان »**  
که یادت بره غارت نفت خوران قزوین - ن دخوزه

**\* « خوشا مردمان سبورو غیور »**  
که هستند در دخمه هائی چو کور محمدعلی درشکه چی



جمع و جور کننده : پریون  
**\* « افسرده ترم از نفس باد خزان »**  
آهسته زنده داد : من از دست گرانی

**\* « صیاد پیش آید و کرک اجل از بی »**

صد شکر که راحت شدم از قرقق موجر  
۲۰۰۶ : بچه ارمنی

**\* « مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو »**

یادم از « قرصه » خویش آمد و از « ریش » گرو حمید - سادات شرفی

**\* « هر که باشد ز حال ما پراسان »**  
گو که یارو هنوز « بیگار » ست ف . رو یائی

**توفیق**

مؤسس : شادروان حسین توفیق  
صاحب امتیاز و مدیر : حسن توفیق  
جای اداره : تهران - خیابان اسلامبول

تلفن ۳۹۶۷۳  
چاپ رنگین - باغ سپهسالار

پول ه کیلوان ( کیلویی ۱۲ ریال بنرخ آقای شهرتار )

۵ تومان پول گوشت ۵ تومان هم خرما می متفرقه ، جمع کنید میشود ۱۹ تومان خوب حالا

۵ تومان را از این ۱۹ تومان کم کنید روزی ۱۴ تومان هم پس انداز میشود که میتوانید آنرا جمع کرده برای فرزندانان بارت بگذارید .

**مشهد - آقای حسن کامران**

بنظر بنده اگر شما مقداری پهن را لای کاغذ پیچیده و روشن کرده بکشید خیلی بهتر است تا اینکه از سیگار های گاز و بیلی زرق و برق دار استفاده بفرمائید !

**تهران - آقای جعفر غلامی -**

اگر ایندفعه آن کارمند اداره از شما پول چائی مطالبه کرد فوراً يك بکفرائی تر و تمیز بگذارید کف دستش چون پول چائی دار چین تازه دم بنرخ « میدان کمرک » بکریال بیشتر نیست .

**تهران - دوشیزه سکینه ج -**

آقای ساقط پارسال اینروزها کار و کاسبیش خیلی خیط است چون هوا سرد شده و مردم دیگر نه تله و روزون تماشا میکنند و نه پیسی کولا مصرف (۱) می نمایند (۱)

۵ - خ - لبکفت

۳ تومان گریه خانه ، ۶ تومان



# نیازهای عمومی

## مناقسه

کارخانه شیر پاستوریزه «ناپاک» تعداد ۷ قلم اجناس مورد احتیاج خود را بشرح زیر از طریق مناقسه خریداری میکند:

- ۱- نشاسته صدف : هشت گونی
- ۲- آب لوله کشی هرچه بیشتر بهتر
- ۳- کچ کوبیده اعلا شش تن
- ۴- شیر خشک متعلق به جنگک جهانی اول! هزار خروار
- ۵- روغن نباتی طعم کره دارد : دوازده حلب
- ۶- جوش شیرین خیلی
- ۷- شیرخالص : اصلا و ابدا توضیح: چون آب لوله کشی قیمتش معلوم است از قرار هر متر مکعبی همان بیت وسه تومان خریداری میشود.

پیشنهاد دهندگان میتوانند از این تاریخ تا تاریخ پانزده هم دیماه پیشنهادات خود را همراه با پنج هزار ریال وجه نقد بعنوان ضمانت ، بدفتر کارخانه تحویل و رسید دریافت دارند به پیشنهادی که در مناقسه برنده نشده یاودیعه نسپرده باشند یا مرتکب تقلبی شده باشند یک شیشه شیر پاستوریزه بعنوان جایزه ! تعلق میگیرد.

(حالا اگر مردین بیان جلوا)

## مناقسه

مقداری پول بیزبان و تانخورده با تعداد صد و بیست و هفت رأس مستشار دشت اول معاوضه میشود. سوزمان شرنانه

## مورد نیاز فوری

یک دست بساط کامل چشم بندی از آفتابه گرفته تا کیسه مار گیری جهت تیسارت در آوردن و سرگرم کردن مردم خریداریم. یک رجل سیمی

## عوض بدل

یک مدیر کل عالیرتبه سوزمان شرنانه که حقوقش از ماهی سه چهار هزار تومان یک چیزی هم بالاتر است و بیست و چهار ساعته پنج شش تا ماشین نویس ریز و درشت زیر دستش خدمت میکنند چون تا کبها خرجش زیاد شده حاضر است های خود را با یک میرزا بنویس فزرتی اداره ثبت وضبط احوال و اموال که حقوقش از ماهی در بیست و نود و هفت تومان زیادت باشد ، عوض کند بشرط اینکه هرچه پول چائی رسید حضرت عباس با هم نصف کنند.

## اتومبیل باری

قابل توجه منتظر الوکاله های محترم و غیر محترم مجلسین : چند دستگاہ اتومبیل باری مدل ۶۲ که مخصوص حمل و نقل رأی دهندگان ساخته شده و هر کدام گنجایش صد و پنجاه نفر موکل قلمچاق را دارد نقد و اقساط بفروش میرسد . مزیت این اتومبیل ها بر اتومبیل های دیگر این است که یک

## پند هفته!

اگر از پشت بام پرت شدید سعی کنید روی کردن مادر زنتان فرود بیایید !!

بکنفر خیر خواه  
اگر نمایانند بدن خانمها بهمین طریق پیش برود تا ده سال دیگر خانمها روزی سه بار با سنگ پا و آجر قزاقی پوست بدن خود را میکنند تا یک ورقه هم از پوستشان کم شود و تخت تر جلوه کنند!

زن موجودی است که اگر زبانش را قطع کنند قادر است مدت ها با زبان کوچیکه اش و راجی کند !!  
«کفیلی»

زنهایی که مادر دارند دو تنهایی هستند که با سلاح اتمی مجهز میباشند!

مخزن مخصوص جهت حمل شناسنامه نیز در قسمت عقب ماشین تعبیه شده است.  
(ماشین سپور کشی فعلا موجود نداریم!)

## زمین فروشی

چون اینروزها وضع ریالی آقدر ناجور شده که قدرت تهیه یک کفن کرباسی ندارم و فعلا از بی کفنی زنده ام قطعه زمین ۵/۰ خود را واقع در جاده مسگر آباد ، با آب و برق و تلفن و خیابان های مشجر نقد و اقساط بفروش می رسانم.

طالبین میتوانند همه روزه بوسیله تلفن بادفتر متوفیات تماس بگیرند.

## آگهیهای متفرقه

هفت تیر کمری : علاج قطعی ریزش مو، پیوره، کرسنگی، بدبختی، بدهکاری، گرفتاری و کلیه امراض جلدی و پوستی و روحی و هزار و یک مرض تکفنی دیگر. محل فروش کلیه داروخانه های معتبر.

## بیمارستان خصوصی

بیمارستان خصوصی دکتر کاکا خان توفیقی بیست و چهار ساعته آماده پذیرائی از بیماران محترم می باشد و بیماریهای ، خندوی ، گریهوی ! اوقات تلخی ، لالی ، کری ، کوری ، بیماریهای مغزی لکنت زبان ، تو سری خوری و غیره را در عرض یک هفته معالجه می کند.

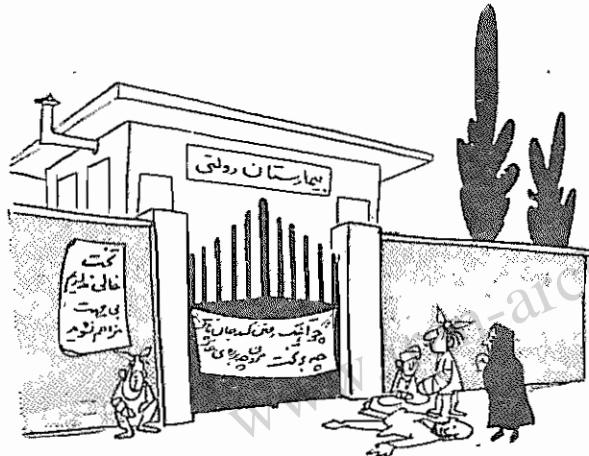
قیمت تخت : هفته ای هفت ریال و نیم.

## فروش سرفقلی

چون اینجانب کردن کلفت الدوله بعلت ابتلا به یک غده بزرگ پولی ، عازم سویس و شهرهای زیبای ساحل مدیترانه میباشم و نمیتوانم در انتخابات آینده شرکت کنم لذا سرفقلی محل کسب خود را واقع در مجلس شورای ملی بمبلغ دو میلیون تومان به یکی از تازه بدوران رسیده ها واگذار می کنم . طالبین با در دست داشتن ورقه عدم حسن پیشینه میتوانند حداکثر تا پانزده روز قبل از انجام انتخابات به یکی

## بلبل گویا

«بیدو بادمجون یکگیست!»  
زیلوی مشتی رجب باقالی کرمون یکگیست در دیار ما خرو پالون ، درو دالون یکگیست مست و مقفی، موش و کر به، میر و میراب محل مرغ و روبه، دزد و قاضی، بیدو بادمجون یکگیست آنکه از غم سینه اش بیرون بود هر روز، با! آنکه هر شب میخورد یک سینه بیرون یکگیست طبق یک صورت حساب سوزمون بر نامه چی خرج میز مستشار و ثروت قارون یکگیست نه بچون تو ، بچون اون جناب شهرتار قیمت خر بوزه در اسلامبول و میدون یکگیست قاطی روغن نباتی موش هست و سوسمار روغن کرمانشهان بایه و باصابون یکگیست بشکنند آن سنگدل هر دم دل زار مرا زیر دندانش دلم با تخمه ژاپون یکگیست اشک چشم را نیارد هیچگاه اندر حساب اشک چشم عاشقان و شرش ناودون یکگیست هر کسی از رادیول ساعت گرفته جایزه هی شکایت میکنه این ساعت و پیدون یکگیست گوشت باید باب دندان باشه باقی را ولش پیش مخلص سینه و ما هیچه، ساق ورون یکگیست بلبل گویا مشو شاعر که شاعر این زمان هر کجا با کشته و ویلون و سر گردون یکگیست



بدون شرح



## علت!

مبین خانم پرویز ده ساله اش را صدا کرد و بعد از اینکه خوب دست و صورتش را نگاه کرد سری جنباند و گفت :  
- خجالت بکشم ، هنوز دست و صورتت را نشسته ای؟  
مگر تکتمت ظهر مادر بزرگ میاد اینجا ، آخر اگر اینطور کیفیت باشی که مادر بزرگ رغبت نمیکند ترا بیوسد .....

پرویز توی حرف مادرش دوید و گفت!

- مامان جون ، آخر منم برای همین دست و صورتت را نشسته ام !!  
کوفته قلقلی

## تأثیر تربیت؟!!

پدر - امروز تو مدرسه چی یاد گرفتی ؟  
پسر - یاد گرفتم که بیزرگترها موقع جواب دادن باید «بله» گفت نه «آره»  
پدر باخوشحالی - راست میگی پسرم؟

## دریاچه مصنوعی

میگویند بموجب طرحهایی که در دفتر صدارت عظمی در دست رسیدگی میباشد بزودی بجای گودهای جنوب شهر دریاچه مصنوعی ایجاد خواهد شد در حالیکه اصولا احتیاجی به این حرفها نیست چون بایک باران یک ساعته هرچه گود در جنوب شهر وجود دارد تبدیل به دریاچه مصنوعی خواهد شد!

از دو حزب طفیلیون و کژدم و در صورت عدم موفقیت یکی از منفردین مراجعه کنند.

## معاوضه

بمناسبت فرارسیدن فصل سرما یک ققره گوا هینامه ششم ریاضی ( دیپلم ) بانضمام برك معافی نظام وظیفه با یک پالتوی نیمه دار رنگ و رورفته معاوضه میشود .  
اعضاء: دیلمه بیگار



## مأمور صبر شماري

یک نفر از طرف شعبه آمار شد اعزام یک ده که جمعیت آن دهکده آمار دقیقی کند آماده و آنرا سوی مرکز بفرستد . طرف دهکده آن مردروان گشت و بزرد بر درهر خانه و تعداد زن و بچه که بودند در آن خانه ، بپرسید و نوشتش بتوی دفتر خود تا طرف عصر که آمد در یک خانه و از صاحب آن خانه و پیرانی که یک آدم بدبخت فلاکت زده ای بود پرسید که اولاد و عیال تو چقدر است ؟ بگو تا که درین دفتر خود ثبت نمایم .

## مرد مسکین دهاتی بزبان

آمده و گفت که دارم من بیچاره فقط یک زن پتیاره و اطفال عزیزم همه از این زن من زاده ، کنون اذن بده تا که از اطفال خودم اسم بپرسم ، عرض کنم خدمتتان ، بچه اول حسن و بعد حسین و پس از آن اکبر و عباس ، دو طفل دوقلو ، بعد یائیم سرطاهره و مریم و اسمال سه طفل سه قلو ، عرض کنم خدمت آقای خودم زینب و کوبک ، پس از آن گوهر و اختر ، پس از آن اصغر و کبرا ، پس از آن اکبر و صغرا ، پس از آن طاهره و مرصیه و فاطمه و عادل و راضیه و احمد و محمود و فرامرز و فریبرز و سعید و صمد و مهدی و وحیی و تقی ، محسن و ابرام و تقی ؛ عرض کنم ... عرض کنم ... عرض کنم ... عاقبت الامر ز پر حرفی او حوصله مردک مأمور بس رفت و بدو گفت که : «جانم ، عوض اینکه خودت را بچنین درد سر انداخته و سعی کنی تا که یکایک همه اطفال خودت را ببری نام ، همان به که فقط عده اطفال خودت را بکنی ذکر برایم .»

زین سخن مرددهاتی متحیر شد و انداخت نگاهای سوی مأمور و بدو گفت که : « قربان سرت ، از تو بعید است که از چاکر خود همچو سؤالی بکنی. بنده بی برک و نوا روز که از خانه برون هستم و از دیدن اطفال خودم بکسر و محروم و فرست نکنم تا همه شان را بشمارم . سربش نیز که آیم ز سر کار بمنزل ، مگر آخر زن من میدهم فرصت این را که زمانی به حساب بچه هایم برسم تا بزمن جمع و ببینم چه بود جمع تمام بچه هایم !»

پسر - آره !!  
چطور می!

- بابا جون شما کجا بدنیا اومدین ؟  
- اصفهان

- مامان کجا بدنیا اومده ؟  
- تبریز

- من کجا بدنیا آمدم ؟  
- تهرون

- خیلی مستخره سها ! پس چطور شد که ماسه تائی همدیکه رو پیدا کردیم ؟!



اگر

وسيله آمد و رفت مردم در شبکه است

تو شهر ما يك درشكه هست كه دو تا اسب زردمبو اونو اينور و اونور مي كشن ، اين اسبها آنقدر استخواني هستند كه اگر تو آسياب آردشون كني ۱۰ من آرد! استخون بدست مياد و با وجود اينكه گرايه اش يك تومنه هر كس سوارش ميشه موقع پياده شدن دو تومن ميده! مي‌دولين چرا ؟ يك تومنش هم تصدق سلامتيشه !

حسن كيايه

۵ ماهي دزد هزار اميگيرند!

در بندر حسن كيايه صيد ماهي ممنوع است اما رئيس ميلات گوشي باين كارها بدهكار نيست و با عده‌اي قاچاقچي بنديست كرده كه آقا يان شبها ماهي بتور بزنند ! و با اينكه ده‌ها نفر مأمور جلو گيري از صيد ماهي در اين منطقه مفت ميخورند و راه ميروند معلوم نيست چرا از ماهي گيري اين آقا يان جلو گيري نمي كنند ؟!

كاكا : مگه نشيدى ميگن المأمور معذور ؟! خوشف :

گوساله‌اي كه مرغ ميخورد!

در خوشف بير چند گوساله‌اي ظهور كرده كه مرغ و جوجه را خيلي بهتر از من و شما ( البته من و شما كه مرغ و جوجه گيرمون نمياد. مقصودم از ما بهتره ؟ ) ميگيرد و در يك چشم بهم زدن مي بلعد اين آقا كوچولو ! فعلا دو سال دارد و معلوم نيست وقتي بزرگ شد چه مال مردم خوري از آب در خواهد آمد ؟!

صاحب اين گوساله كه آموزگار مي باشد مي گفت ۱۰ من سلامت آموزگارم و كسي سرامر را نكرفته ولي اكنون از تهران براي مصاحبه با گوساله من خبرنگار فرستاده اند! «ك»

سبزوار :

گدا بگدا رحمت بنده!

لامصبان گداها مگه ميذارن آدم زندگي كنه سه تا تون سنگك گرفته ام بريم منزل فقط همين يك تيكه اش دستم مونده ! خدا پدر شهرتارو بيمارزه با اين گداهاش ! دهقاني

بازم اصفهان :

همه كارها كلكه!

يكماه پيش درد انشكده ادبيات

شاعر تو

ح - م - بجه دهات

آرزو دارم كه چندي مونس دلبر بشم همدم دلدار گلر خسار مه بيكر بشم بهر من خواند نگارم تاسحر افسانه ها خواب از افسانه دلدار افسونگر بشم با هوا پيماي مهرش اوج گيرم تا فلك فارغ از درد فراق يار سيمين بر بشم چنديار نازنين آرم بعقد خويشتن صاحب سي چل! پسر باسي چهل دختر بشم! آرزو دارم و كيل مجلس شورا شوم تا كه ببخود دشمن افراد دانشور بشم سعي من اينست كز پول فقيران كشي برم صاحب ويلا و ماشين وزر و زيور بشم هر زماني مصلحت باشد نمايم قيل وقال در زمان اقتضا يكباره كور و كر بشم ساعتی باشم وزير و ساعتی باشم - - گرچه قدری شاعرم اما نمیدانم چرا ميل دارم يك كمي از پيش شاعر تر بشم ! - اكه هله هوله نخوري از شاعر بدتر هم ميشي ؟!

پست!

اهالي قريه سالها بهر جا كه دستشان رسيد نامه نوشتند تا بالاخره وزارت پست و تلگراف حاضر شد دفتر پستي در آنجا تاسيس كند و شروع بكار نمايد . مردم خوشحال شدند كه ديگر نامه هايشان زود بزود ميرسد . اما سه ماه گذشت و مردم متوجه شدند نامه هايشان رديميشود .

دوباره سر و صداها بلند شد عده‌اي رفتند شكايت كردند و بالاخره يك نفر بازرس آمد و از رئيس دفتر پست پرسيد .

چرا در اين مدت نامه‌اي بخارج قريه رد نشده است ؟ و ضمناً چشمش بكيسه بسيار بزرگي افتاد كه بديوار آويزان بود رئيس دفتر پست سينه‌اي صاف كرد و جواب داد :

قربان ملاحظه ميكنيد كه اين كيسه هنوز پرنشده است !! انيس آغاز

وزير فرهنگ گفت :

« سرو ناخن و لباس دختران دانش آموز بايد كنترل شود »



كنترل!

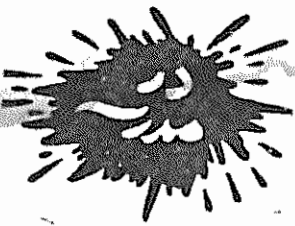
غدد

رفيقي داشتم كه پس كله اش يك غدد كنده مادرزادي داشت و همه باو ميگفتند « رضا غده‌ي » براي اينكه لفظ « غدد » را از زوي اسمش بردارند رفت و غده اش را عمل كرد حالا همه باو ميگويند رضا بي غدد چمنجه

در رستوران!

مشتری - كارسون ، كارسون زود بيا اينجا توي سوپ من يك مو افتاده كارسون - لطفاً توي سوپتان را خوب بگرديد شايد صاحبش را هم پيدا بكنيد ! چون الان دو هفته است كه يكي از آشپزهاي ما كم شده !

بالاخر و پائين تر سينماهاي ديگر در كمال صفا و آرامش مشغول نشان دادن پروپاچه‌هاي هنرمندان وطني به مردم سر بزير اصفهان هستند ! با اجازه شما من رفتم!



امتحان تاريخ!

معلم تاريخ براي چندين بار به شاگرديكه به هيچكدام از سؤالات امتحانش جوابي نداده و سكوت كرده بود گفت :

- اگر نمي خواهي نمره صفر بگيري اقلا باين سؤال آسان جواب بده براي آخرين بار ميپرسم در جنگ « استرليز » كي فاتح شد ؟

- ... ؟ اين بار كه معلم بي نهايت عصباني شده بود فرياد زد - ناپليون بناپارت

وقتيكه اين اسم را معلم گفت شاگرد تكانتي خورد و بطرف ميزش رفت ، معلم از او پرسيد :

- كجا ميروي ؟ شاگرد در كمال خونسردي جواب داد :

مگر نفر بعدي را صدا نكرديد ؟! براي اينكه ...

معلم زن - نره خر ، خجالت نمي كشي ؟ من وقتي قد تو بودم اسم و سال تولد تمام رئيس جمهورهاي آمريكارو ميدونستم

شاگرد - آخه خانوم او نوختا! هنوز دوسه نفر بيشر رئيس جمهور نشده بودن ؟!

اكتشاف

معلم - ميدونين دانشمندا چطور مينه من چه وقت كسوف ميشه لحظه‌اي سكوت شد و بعد صدائي از ته كلاس آمد كه :

- بله آقا ، بوسيله راديو و روزنامه ها!

يك ليوان آب هويج قادر است نيش چهل تا زيكولوي آما تورا تابنا كوش باز كند !

يك بوسه و ... اين همه ات و آشغال !

بموجب اظهار نظر هر يكس ، پزشك عالي مقام انگليسي در هر بوسه عاشقانه ، كه طرفين معامله ! رد و بدل ميكنند (اعم از زن يا مرد ) اين مواد از دست ميروند !

- ۱ - آب : ۱۶ ميلي گرم !!
۲ - چربي : هفت -دهم گرم !!
۳ - نمك : هفت صدم گرم !
۴ - آلومين : هفت صدم گرم !
۵ - اوره : ۴ ميلي گرم !
۶ - ترشحات غدد : ۱۶ هزارم گرم
۷ - آهن دوهزارم گرم !

..... و قس عليها
واگر قيمت اين مواد را بنرخ شهر تاري حساب كنيم دست كم تو هر بوسه هفت هشت تومان بهدر ميروند ! كه جمع كل آنرا در تهران و ايران و دنيا بخودتان واگذار ميكنيم ! ع-ص





بامشاد : عده ای میخواستند شرکت واحد را منحل کنند  
 کاکا : آره ... آدم خیر خواه زیاده !!  
 آگونومیست : ایران و کانادا دودولت همدردند  
 انگولکچی : منتهی ددی که ایران میکشه از ناحیه کانادا وارد میشه؟!  
 هفتگی : زنه از خانه فرار کرده  
 کاکا ( خطاب به گشنیز خانوم ) : بین ضعیفه ! یادگیر؟!  
 کیهان : سفیر کبیر فرانسه بمن گفت شمارا باید اعدام کرد  
 ممولی : اگر سفیر فرانسه گفته ماهم حرفی نداریم !  
 پیغام امروز : درمورد مجلس شورای ملی  
 توفیق : باز شب جمعه شد و یاد اموات کردی ؟!  
 اطلاعات : لحاف ها را دور بندازید  
 انگولکچی : خیلی زرنگی ! دور- بندازیم توورداری ؟!  
 کیهان : بین تحصیل کرده ها اختلافی نیست  
 ممولی : بزبان لری یعنی همه بیکارند ؟!  
 اطلاعات : سر دسته قاتلین هنوز در کوهستان است .  
 کاکا : اون بالاسرمان خوره ؟!  
 اصفهان : بالاخره زبانه های بسته باز شد .  
 ممولی : ولی تا اومد حرف بزنه دو مرتبه بستش !!  
 پزشک خانواده : بدبختی ماز روزی شروع شد که ...  
 انگولکچی : فیهیدیم صاحب هزاران چاه نفتیم ؟!  
 کیهان : مرد قورباغه ای امریکا چهار ساعت ونیم زیر آب بود و عمل میخورد .  
 توفیق : ببینم این همون فضاوردی نیست که فرستادش هوا ؟!  
 فردوسی : نمون بالله چرا ما پیغمبر نشدیم ؟  
 کاکا : ای بابا کی حوصله شوداره !!  
 بامشاد : بروید روزی هزار بار خدا را شکر کنید .  
 انگولکچی : پس کی بریم اداره ، انگولک بچراید و بنویسیم ؟!  
 تهرانمصور : در تهران از سلطان ترسید .  
 ممولی : وا کرهم خواستید بترسید تشریف بیاید زنجان بترسید و بر کردید !!  
 کیهان : این بار کودکی پای سگی را کاز گرفت .  
 توفیق : آنوقت سگه سنگ بر- نداشت بزنه تو سر پسره ؟!  
 استوار : ای دل بشارت میدهم خوش روزگاری میرسد .  
 انگولکچی : ای دل دروغ میگه گولشو نخوری ها ! اینقدر از این

### زمستان

عنقریب است که سرمای زمستان آید  
 لوزه بر پیکر این ملت عریان آید  
 شود آنگونه هوا سرد که یخ خواهد بست  
 لقمه آن دم که ز بشقاب بدنان آید  
 چائی گرم ، چنان شربت سردی گردد  
 در همان دم که ز قوری توی فنجان آید  
 گردد امراض فراوان و ، شود ملیون  
 دکتر بر طمعی کز پی درمان آید  
 در هر خانه ای از بهر لبوباز شود  
 چون لبوئی وسط کوچه در افغان آید  
 کم کم از پای در افتد خر آبدوغ خیار  
 مرکب کشک و لبو باز بجولان آید  
 از دو سو فوج زغال سیه و برف سپید  
 پی پیکار ، دلیرانه بمیدان آید  
 سقتم از چکه چنان دیده گرمان گردد  
 هر شب و روز که برف آید و باران آید  
 حسرت و غصه و غم ، خوردنی خانها ماست  
 میخورد این سه بناچار چو مهمان آید  
 بینوا خانه ندارد که ز سرما برهد  
 به که جرمی کند و جانب زندان آید  
 مرد مفلس چو شد از رحمت یزدان مایوس  
 عجیبی نیست که بر درگاه شیطان آید  
 خروس لاری



### ستون شعار نویسی

پر پلدر و ...  
 یک قوطی روغن نباتی خریده  
 بودم و داشتم شلنگ اندازان بطرف  
 خانه میرفتم چشمم ، بیک آبریزگاه  
 عمومی افتاد که روی آن با کل  
 اوخرا نوشته بودند :  
 « بر پلدر و مادرش نعلت  
 که روغن نباتی خورده باشد و  
 در این مکان قضای حاجت کند ! »

### رو راست بگو

طبق اطلاع شرکت اتوبوسرانی  
 زائد از این به بعد اتوبوسهای بنز  
 مسافرانی را که بجای ایستادن در  
 پناهگاه کنار خیابانها ، در امتداد  
 جوق آب می ایستند سوار نخواهند  
 کرد ،  
 « چرا مطلب را در لافانه بیان  
 می کنید ، رو راست بگوئید  
 مسافران محترم بی جهت درسما  
 و گرما توی صف اتوبوس نایستید  
 چون اگر در روزهم معطل بشوید  
 سوارتان نمی کنیم » و خیال یک -  
 مشت آدم ساده دل و خوش باور را  
 راحت کنید ، که آنها هم لا اقل  
 بروند بکارشان برسند !

افغانستان با فروش کوفسند بایران موافقت کرد .



خوبه ماهم با افغانستان گاو صادر کنیم

پیشنهاد خودمونی !  
 چون در حال حاضر دستگیری  
 افراد مشکوک به قتل مرحوم مهندس  
 عابدی کلیه مسائل روز را تحت  
 الشعاع قرار داده لذا پیشنهاد  
 می کنیم نهضت اصلاحات ارضی  
 متوقف گردد و بجای آن نهضت  
 دستگیری متهمین به قتل مهندس  
 عابدی ادامه یابد .

### ح شوخ

گفت که نیست احمقش بیش  
 گفتم ره عشق آورد بیش  
 از ساعت فسریزه خویش !

### در تاریکی!

دختر ، گله از فلان پسر داشت  
 چون کرد چراغ خویش خاموش  
 دیدم که قتاده فکر تعریف

### شکایت اهالی شاه آباد

اهالی شاه آباد ما کو شکایت  
 دارند که مدت هاست از تاسیس اداره  
 پست و تلگراف در شاه آباد میگذرد  
 و تلفن کار بر نیز در این منطقه نصب  
 کرده اند ولی هنوز اجازه استفاده  
 از آن را صادر نفرموده اند  
 توفیق - و خوش بحال اهالی  
 «شاه آباد ما کو» که بقول عربها  
 تلفن در آن منطقه «ما کو» چون  
 وقتی تلفن راه افتاد و ارتباط برقرار  
 شد تازه اول گرفتاریشونه که موقع  
 مکالمه می باید داد بزنند پس  
 «صدا کو؟ صدا کو؟»

وعده ها بباد داد که کله مون باد کرد !!  
 کیهان : زنان بجای آدم میمون  
 میزایند .  
 توفیق : قیاس بنفس نفرمائید !!  
 اطلاعات : نفت صحرا هم ملی  
 میشود .  
 ( کاکا به ممولی ) : میای  
 بریم مجلس ختم نفت صحرا ؟!  
 خراسان : ایران از آمریکا  
 ۵۹۰۰۰ تن گندم تحویل میگردد  
 ممولی ( به مردم ) : بیخود  
 خوشحالی نکنین ! پولشو ده برابر  
 میگیره !!  
 کیهان : وقتی آمریکاییها  
 بانگستان سفر می کنند ،  
 انگولکچی : انگلیسیهای  
 زرنگ در جیبشونو می گیرند و  
 فرار می کنند !!  
 م - ت



الغ : خواننده موزیک سر خود !  
 صفحه ساعت : بیست رقص عقربه  
 گرم : مار ترازیستوری !  
 ک - فیلی  
 کرست : کاسکت مبه !!  
 ابو ریحان بیرونی : شاعر  
 مسبل خورا !!  
 درخت عرعر : درخت خواننده!  
 معلم : مراض باسه ای !  
 منوچهر دهقان  
 سنجاق : دیلم ترازیستوری !  
 گوساله : کاد ترازیستوری !  
 مارمولک : تمساح ترازیستوری  
 فرهنگ خیابانها  
 خیابان شیخ هادی : آخوند  
 خیابانها !  
 خیابان قوام السلطنه : حضرت  
 اشرف خیابانها !  
 خیابان آیزنهاور : رئیس  
 جمهور خیابانها  
 خیابان امیر کبیر : نخست وزیر  
 خیابانها  
 خیابان کاشف السلطنه : کریستف  
 کلمب خیابانها !  
 خیابان انبار نفت : خیابانیکه  
 کنرسیوم در کمینش نشسته !

### تنزل قیمت طلا

در اخبار روزنامه ها  
 آمده که بعلت افزایش  
 عرضه طلا بازار ، قیمت  
 طلا دفعتاً تنزل کرده است .  
 البته این تنزل قیمت  
 قاعدتاً باید در وضع  
 اقتصادی مملکت تأثیر  
 داشته باشد ولی خبر -  
 نگاران ما معتقدند که  
 اگر از این تنزل بها ،  
 خسراتی بدسته ای وارد  
 شود آن دسته جوانان بیکاره  
 کشور هستند که بناصل  
 «وقت طلاست» ، دارای  
 «وقت» یعنی «طلا»  
 زیادی میباشند (!) و حالا  
 مجبورند این طلاها را  
 بقیمت نازل بفروشند !

### مبارزه با قلب!

مبارزه بهداشتی شهرتاری با فروشندگان متقلب  
 ادامه دارد و یکی از این فروشندگان که باگاه واسید آب  
 لیموی تقلبی میساخت و روی شیشه های آبلیموی خود  
 مینوشت « آبلیموی دست افشار شیراز ، با یک شیشه قلب  
 خود را بیمه کنید » پس از دستگیری شدن به پرداخت پنجاه  
 هزار ریال وجه نقد و سه ماه حبس محکوم گردید.  
 پیغام امروز  
 توفیق : متأسفانه ما ریاضیات سرمان نمیشود  
 بنابراین از افراد ریاضی دان خواهش میکنیم این پنجاه  
 هزار ریال جریمه را بخش بر جمعیت ایران کنند تا حاصل  
 تقسیم ، قیمت سلامت هر فردی از افسراد وطن را معین  
 کند تا مردم از این پس ارزش خود را بدانند !

بشه که نسیخ بسوزه نه کباب یعنی خلاصه طوری بشه که تون بکنه! (کف زدن حصار و بطاق افتادن چشم مخلص وحاجی وسایر ریش سفیدان!)  
آقای ح- بعلت نبودن غدا عقیده شخص بنده این است که چند تا رستوران و هتل در نواحی مختلف زلزله زده بسازیم!

(کف زدن متمد حضار همراه صحیح است، احسن!)

آقای م- در درجه اول خریدن چادر های آقای ق مورد اهمیت است ولی مسلماً، بودن چند تا گارسون تروتیز و خوشگل، در این رستوران یا هتل فروش ما را بدون شك چند برابر میکند!

آقای ک- از لحاظ مشروب و سیگار و هر و تر هم خیالتون کاملاً تخت باشه چون مخلصتون بعله ... (تشویق شدید حضار) گاکول دیوان - ولی مثل اینکه تئاتر و سینما این روزها خیلی بیشتر فروش داره (حضار درسته... همینطوره)!

آقای م- پس بهتره به استودیو فیلم برداری باز کنیم - برادرزاده منتمم تخت خواب سازه و مایه کاری باهامون حساب میکنه!

آقای ح - آکه پول بیشتری باشه و به جای مثل «چی چیز کلاب» درست کنیم خیلی بیشتر تون میکنه (حضار - شکی نیست ... اظهار من الشمسه!)

گاکول دیوان - چطوره این خانه هائی را که میخوایم برای زلزله زده گان بسازیم! بریم خارج مناطق زلزله زده که راحت تر باشند (حضار - موافقیم... موافقیم!)  
آقای ح - اصلاً چطوره برای سال آینده به پلاژ در نظر بگیریم و از همین حالا دست بکار ساختن بشیم!

(حضار با نعره های گوش خراش و فریاد هائیکه بقول حاجی انگار حنجره شان را با بوم غلطون سوراخ کرده اند!

- بر او ... احسن و ریختند سر و صورت آقای ح عضو شیر و خشکید را غرق بوسه و تاپاله کردند)

آقای ک - (در حالیکه از خوشحالی خنازیرش عود کرده!)  
دیگه از این پیشنهاد بهتر پیشنهادی نیست! من پیشنهاد میکنم بافتخار این مجلس خیریه! اسم پلاژ را بنذاریم «پلاژ گاکول دیوان شبستری!!» (حضار - زنده باد گاکول دیوان ... هورا!)

گاکول متشکرم... متشکرم شما بنده را از خجالت خیس عرق کردن ... مگه به همین مجلس هائی پیش بیاد تا ما بتونیم برای آینده مملکت نقشه بکشیم! ... حالا خواهش میکنم چون دیر وقته هر کی پول همراهش و میخواد بده بده و رسید بگیره تا از هفته آینده کار را شروع کنیم ...

بقیه در صفحه ۱۱

## کمک بزلزله زدگان!

از: عوج بن عنق

جیش کرد و یکدسته یادداشت کت و کلفت بیرون آورد. دلم میخواست آنجا بودید و قیافه و حرکات این لبتونو ریهارا بعد از گفتن این حرف میدیدید - هنوز جمله بالا از دلب گاکول دیوان بیرون نیامده بود که یکمرتبه سگرمهها رفت توهم و ماستبکایسه شد! آقای «ق» که بقول خودش از همین حالا برای انتخابات آینده زمینه چینی میکند! و تا آنوقت تو نیمه میوهها بود سینههای صاف کرد و با صدای بریده مثل صدای کوزه خالی که در حوض آب فرو برده باشند شروع بصحبت کرد و گفت:

- البته خونه سازی خوب کاریه چون طبق روایتی شمر هم برای عهد و عیالش خونه میساخته! ولی وقت میخواد، من یه هشت چادر آمریکائی رو که واسه زلزله زده ها فرستاده اند، در منزل موجود دارم! عقیده دارم فعلاً آنها را از من بخرید و براشون بفرستید تا بعداً فرصت واسه شون خونه بسازیم!

آقای م - (بعله بعله ... دوامش از خونه های آجری خیلی بیشتره!) (وبا آقای ق چمکی رد و بدل کردند)  
آقای ح (عضو شیر و خشکید) شما فکر همه جاشو کردین غیر از کسائی! بازار (همه حضار و باز شدن نیشها!) بنظر من واسه اینکه پولها را کد نمونه بدنیست چند تا د کون در مناطق زلزله زده بسازیم و بیدیم دست خود زلزله زده ها تا باهاش کاسبی بکننن و به چیزی هم گیر مایباید!

آقای گاکول دیوان - کاملاً موافقم، اصلاً دست زلزله زده هام نمیخواد بدیم، چون اون بیچاره ها حالا دلدوماغ کاسبی کردن ندارن، درثائی «حبیب کاسب خداست!!!» خودمون کاسبی میکنیم تا نوابش شیش لا پهنایه بشه! (تشویق حضار)  
آقای ک (کلاه سیلندری) - بنده هم عقیده دارم باید به طوری

تخته خودشان را بسازند و بیا یک یورش هفتاله! حاجی آقا بنده خدا را که نای نفس کشیدن و فحش دادن! نداشت تپاندند توی خانه و پاسش دادند بدو نفر دیگر، آنهام خیلی تر و فرزند با گفتن «به به خوش آمدین حاج آقا، صفا آوردین - بفرمائین منزل خودتون» بایک ویراژ حاجی آقا و مخلص را کتا کشان مثل دو تاخیک شیره بردند صدر مجلس! مجلس هنوز رسمی نبود و جگ کاکولی و ده پانزده میز تا پر از میوه و شیرینی و دودنفر دیگر که از شیر و خشکید آمده و مثل کوفته تبریزی بیغ کرده بودند، کسی دیگری نیامده بود.

نیم ساعت بعد با پیداشدن سرو کله آقای ح که رئیس یکی از قسمت های نون و آبدار شیر و خشکید است جلسه رسمی شد و آقای گاکول دیوان حفظ الله بطنه با کسب اجازه از آقای ح و سایر حاضرین! پس از یک ناز شتری و مقداری قروغر بیله... نطقی باین شرح ایراد فرمودند: (بد نیست بداند که جز من کلیه حاضرین یکی یک بازو بند، شکی به اقامت عزای بازو شان بسته بودند!

- سروران و برادران گرامی - همانطوریکه میدانید غرض از تشکیل این مجلس و تزیین وقت ذقیمت آقایان این بود که دوستان لطفی بکنند و برای برادران و خواهران مصیبت زده، که منتظر کمک امثال ما میباشند مبالغی منظور دارند تا صرف خانه سازی در آن نقاط گردد... (از چند گوشه مجلس صدای بیج و بیج و ویز ویز و قارقار! بلند شد و گاکول دیوان ادامه داد: ) ... البته این یک عمل خدایپسندانه است که اجر

دنیوی و اخروی آن محتاج بشریح نیست و من مخصوصاً چند نفر از آقایان محترم را که مورد اعتماد همه هستند دعوت کردم که با نظارت ایشان مبالغ جمع آوری شده خرج خانه سازی بشه... حالا از آقایان هر کی مایل و پول نقد موجود داره! بصدوق مرحمت کنه تا رسید تقدیم کنم..... (و بلافاصله دست در



فرض کرده بودند و برای نظارت بر پولهاییکه جمع آوری خواهد شد جزو سیاهی لشکر دعوتی کرده بودند، پاکت را گرفتیم و چون میدانستیم حاجی سواد نداره رفتیم پشت در اطاقش و گفتیم:

- حاجی آقا بیدارین؟  
- شمائین مرتضی خان؟ چه فرمایشی بود؟ بفرمائین تو...  
- براتون کاغذ آوردن...  
- بیا... بیا بخون بینیم چیه؟... رفتیم توطاق و بغل دست حاجی نشستیم، در کاغذ را باز کردیم تا آنجا که یادم هست موضوع را داخل کادرسایه باین شرح نوشته بودند.

«جناب آقای حاجی... بطوریکه مستحضردم متأسفانه زلزله اخیر به بسیاری از خواهران و برادران ما آسیبهای مالی و جانی فراوان وارد آورده لذا از جنابعالی که شخص متدین و شریفی هستید دعوت میشود تا جهت شرکت و نظارت بر امور مالی، ساعت ۶ بعد از ظهر روز جمعه ۶/۷/۶۱ در منزل فدوی حضور بهم رسانید.

دوستدار ابدی شما: گاکول دیوان!  
حاجی «خب خب» گویان کاغذ را از من گرفت و گفت:  
- یادت باشه عصر جمعه جائی نری که باهم بریم خونه گاکولی! چون من سوات موات ندارم و گاکولی هم از نعل خر مرده نمیگذره! اینده که به وقت دیدی بیبوا مارا انداخت تو چاله پدر سوختگی و فرستادمون لا دست پدر علیه الرحمه مون! ...

هنوز ساعت ۶ نشده بود که حاجی آقا عابار را روی سرش کشید و عینکش را راس و دقیق کرد، عصایش را برداشت و باهم بطرف منزل گاکول دیوان براه افتادیم - یکریع بعد در حالیکه فرسوفس حاجی در آمده بود! بمنزل گاکول دیوان رسیدیم، دوسه نفر از جمله نوکر گاکول بمحض دیدن حاجی آقا با شلنگ

وقتی در قزوین زلزله آمد بدنبال کمکهای بی شائبه و بی ریائی که از طرف طبقات مختلف مردم بزلزله زدگان شاد زهمان روزهای اول توی محله ما پیچیده بود که عده ای از اشخاص نیمچه کلاه سیلندری و شش هفتا از رؤسای نیمه جان شیر و خشکید قصد دارند در منزل گاکول دیوان که در محله ما است، جلسه ای تشکیل بدنند و برای زلزله زدگان پول جمع کنند و در مناطق زلزله زده خانه بسازند، مخصوصاً شبی که شیرین کاری تله و زوزون آمریکا مردم را بازیر تنک و سلواری! بکوجهو بازار کشانده بود، آقای گاکول دیوان در حالیکه با دقتش را چسبیده بود با همیکل توفیقیش روی چهار پایه ایستاده بود و خطاب به یکمده لخت و پتی فریاد میزد:

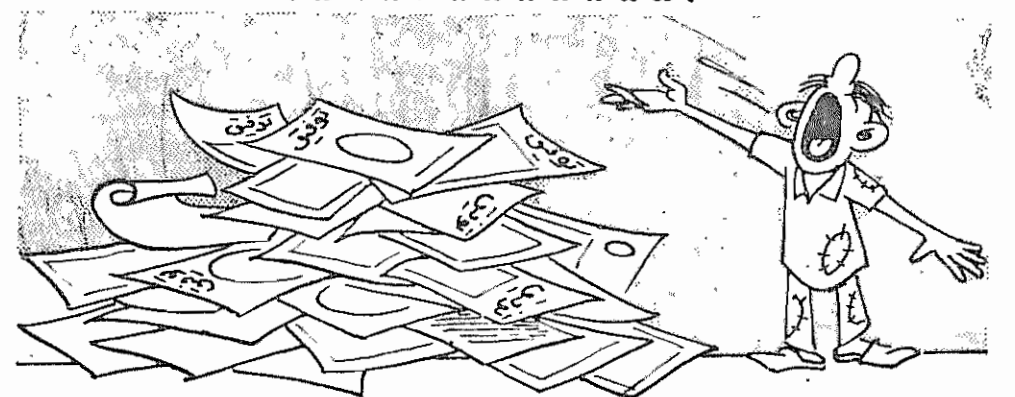
مردم، همه تون منو میشناسین حرفی را که بزمن آکه گردنم بره، بالاش و امیسم - باین قبله، باین قبله (در اینموقع از چهار پایه آمد پائین و دو قدم رفت بطرف امام رضا ۴!! و دو مرتبه برگشت سر جای اولش!) بی شرف ترین فرد عالم باشم آکه تا اونجا که وسع میرسه بپرادرها و خواهر های زلزله زده کمک نکنم، فقط از شما خواهش میکنم راجع بنوع کمک از من سؤال نکنید، من و دوستانم هر روز و هر شب بفکر هستیم و... (و در میان هیجان شدید حضار از چهار پایه آمد پائین.)

اینها و صد هانطق که از طرف گاکول دیوان و دارو دسته اش ساعت بساعت ایراد میشد مردم را باندازه ای شنگول کرده بود که عده ای غیبه میخورند! «چرا زلزله روی سرشان خراب نشده تا از حمایت افراد دلسوزی مثل گاکول دیوان و دوستانش برخوردار شوند!»

ولی از آنجا یکیکه تب تند زود عرقش در میآید، کم کم موضوع سرد شد و داشت یواش فراموش میشد که یکمرتبه نقش در آمد که بعله، روز جمعه عصر جلسه ای تشکیل میشود و از چند نفر ریش سفید هم برای نظارت بر پولهای جمع شده دعوت میشود تا پولها زیر نظر آنها بمصرف برسد

بعد از ظهر روز سه شنبه هفته گذشته مثل نقش مرحب وسط اطاق افتاده بودم که یکمرتبه صدای زنگ در، مخلص را از آسمان هفتم کشید پائین و یرت کرد تو دالون، هنوز لای در خانه را درست باز نکرده بودم که نوکر گاکول دیوان نامه ای را دراز کرد توی هشتی و گفت:

- اینو بدین حاج آقا و بهشون بکین گاکول دیوان گفتند آکه روتونو زیاد کنین و نیاین کله کچلتون دیگه مال خودتون نیست! موضوع را فهمیدم حاجی آقای بنده خدارا ریش سفید





برنده مقروض!

برای اینکه خیالاتی نشوید و فکر نکنید تو این مملکت از برکت روغن نباتی همیشه مردها زن میشوند، خبر زیر را با عکس و تفسیلات از مجله تهران مصور برایتان باز نویس میکنیم:



آقای حسین روئین تن!

ساکن خیابان نواب تهران با در دست داشتن بلیط بخت آزمایی شماره ۶۶۶۲۳۵ سری ۴۹۹ یکی از جوائز سیصد هزار ریالی را دریافت داشتند تا با آن قروض خود را تأدیه نمایند.

حراجیه، مال حاجیه!! تو این مملکت نوع دوستی بجائی رسیده که مردم دارند مالشون را مفت! در اختیار هموطنان عزیزشان قرار میدهند - پس از خواندن آگهی زیر که از روزنامه هفتگی دنیا بریده شده، فرمایشات بنده را تصدیق خواهید کرد آگهی مزایده

نش دانگ یکدستگاه اتومبیل پابدا سواری مدل ۱۹۵۶ برنگ سبز کرایه. شماره ۱۰۶۷۸ ط - ۳۸ دارای موتور شماره ۳۱۲۰۸۳ دارای چهار حلقه لاستیک بریجستون باندازه کرده! سپر جلو شکسته! - جلو پنجره ندارد! - گلگیرها و دربها و صندوق تصادفی است! تودوزی فرسوده! - طبق جلو سمت راننده بر اثر شکستن چلاق دست از یک دیگر جدا!! و باتومبیل نصب میباید! - چراغ جلو سمت راننده ندارد! - قاپاق دو عدد! و باربند دارد (تازه میشه شک کرد که این این ماشینه یا کاری!)

مارا بس...؟! میرزا هبل هبلو

سفره گرهست نهی، باد هوا، مارا بس  
گر نداریم دوا، ورد دعا مارا بس  
جیب خالی و بدن لخت و زمستان درپیش  
در چنین مهلکه یک کپنه قبا مارا بس  
گرزن خوشگل مهباره نداریم چه غم  
دیدن لعل لب و زلف دوتا مارا بس  
دل پر از حسرت امروز و امید فردا  
زندگی کردن با خوف و رجا مارا بس  
در جهانی که تو گوئییم طوفان زده است  
دوستا قایق و یک قبله نما مارا بس  
از هجوم غم بیکاری و بی پولی و فقر  
بیخیالتی که تو کل بخدا مارا بس  
گر بود خانه ما کلبه دیوانه چه باک؟  
رفت و دید به کاخ سنا مارا بس  
غصه از قلت جمعیت این ملک مخور  
که بپر رهگذری سیل گدا مارا بس  
چند فریاد بر آری که بدادم برسد  
داد رس گر نبود، دادسرا مارا بس  
گرچه از بار گرانی کمر ما شده خم  
شکر گوئیم که یکدانه عسا مارا بس  
بهر رفعت ستم ورشوه و دزدی و فساد  
روز و شب و تنده و عید زعما مارا بس

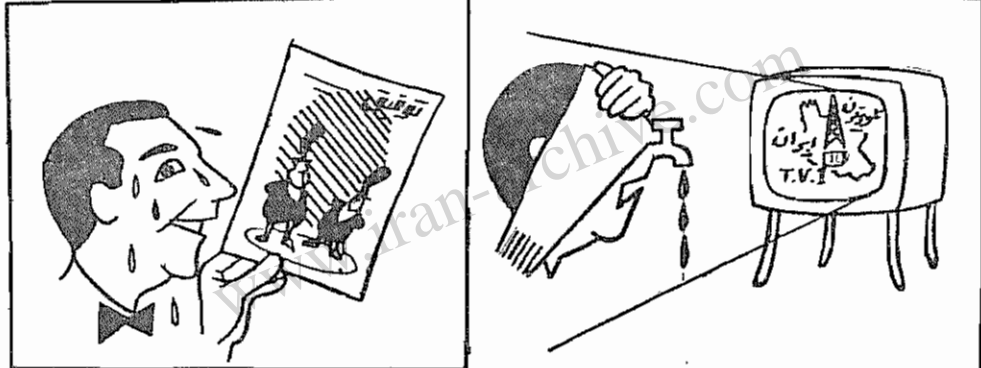
بقیه داستان

یکمرتبه در مقابل چشمان  
از حدقه در آمده ریش سفیدان محل  
همگی مثل چاغاله بادام ریختند  
رویهم و در یک لحظه گاه گول دیوان  
را در پول و چک و سفته غرق کردند  
در این وقت که حضار خیر!  
باباز و بندهای مشکی! سخت سر گرم  
کار خودشان بودند حاجی پوش با  
آرنج زدیپهلوی من و در حالیکه کلماتی  
از قبیل « قریهوها - دنبکوزها -  
یفوزهای از لر ابد » را بی دریغ  
نثار گاه گول دیوان و اطرافیان  
میکرد، شیخی را دمش دادیم و  
آهسته جیم شدیم.



روزهای بعد در هر مجلس و  
محفلی که صحبت از ساختن خانه  
برای زلزله زدگان میشد میگفتند:  
- گاه گول دیوان گفته چون  
نواحی زلزله زده خیلی خرابه و امکان  
داره دو مرتبه زلزله بیاد ایشه که  
چندتا خونه تر و تمیز برای زلزله های  
لخت و پتی! طرفهای رامسر ساختیم  
تا خیالشون از هر جهت راحت باشه  
و بتونن بی درد سر زندگی کنن!!  
«پایان»

از ز کام نترسید



توفیق: تنها معالجات سرما خوردگی های سخت و چایمان! «ایده از مسعود قوچانی»

بقیه کتابخانه توفیق

بدست مار سیده ششمین شماره  
از سری کتابهای فکاهی خنده داری  
است که در چند سال اخیر بعد از  
کتابهای « در راه آزادی»، «فرشته  
عدالت»، «اصلاحات»، «انتخابات»  
و «خدمتگزاران شهر هزار دروازه»  
چاپ شده و در آن طرز پختن  
دو بست و شصت و دو نوع غذای  
جدید تشریح شده است. در تعریف  
و تمجید این کتاب همیتقدر کافی  
است که بگوئیم عده زیادی از  
ساکنین جنوب شهر پس از خواندن آن  
دلشان را گرفتند و آنقدر خندیدند  
که از شدت گرسنگی مردند.

۳- راه آب نامه

کتاب راه آب نامه ابتدا در  
چند سال پیش توسط نویسنده مشهور  
« جمالزاده » نوشته شده که اخیراً  
توسط یکی از مشترکین سازمان  
بی آبی اصلاح و مجدداً به چاپ  
رسیده است. در این کتاب هزارو  
یک فایده استفاده از آب لوله کشی  
ذکر شده و بخشی از آن نیز به مضار  
بکار بردن آفتابه اختصاص داده  
شده است روی هم رفته کتاب اخیر از  
کتب بسیار سودمند بشمار میرود و  
جادار دارد که کلیه خانواده های یک جلد

دخترانی که دامن چهار  
و جب بالای زانو می پوشند مانند  
اتومبیلهایی هستند که با «نورپائین»  
حرکت میکنند!!  
منوچهر وثوق

اثاثیه یدکی ندارد!

:- متعلق با آقایان.....  
و مزایده از مبلغ بیست و چهار  
هزار ریاضد ریال شروع و حق حراج  
و نیمعشر بعهد خریدار است!  
:- میبینین مردم چطور آتیش  
بمالشون میزنند!

شهود عادل!

از خلق نگذیریم فیلمهای  
فارسی چهار نعل دارند بطرف عقب  
بر میگردند؟! حالا که قبول کردید  
آگهی یکی از همین فیلمهارو از  
کیهان ۵۸۰۱ براتون چاپ میکنیم  
« تهیه کنندگان فیلم گذشت  
از شما میخواهند قبل از تماشای  
فیلم از کسانی که این فیلم را  
ندیده اند!! بپرسید گذشت چگونه  
فیلمی است »؟!  
خبرچینهای این هفته: فرامرزخان -  
هزار پای همدانی - اسکندر صاحب  
جمعی

توفیق



در این موقع که برای صرف  
نهار عازم منزل هستم و بالاچار  
از اتومبیلهای دو طبقه شرکت زائد  
استفاده می کنم از تمام دوستان و  
آشنایان که موفق بزیراتشان نشدم عذر  
خواهی کرده بدینوسیله خدا حافظی  
مینمایم و در تمام مدتی که در صف  
بانتظار اتوبوس هستم بیاد دوستان  
خواهم بود! ه - مسافرا اتوبوس  
از آنرا خریداری کرده و مطالب  
و نصایح مؤلف را نصب العین قرار دهند.  
قیمت این کتاب پول نیم متر  
مکعب آب لوله کشی یعنی یازده  
تومان و پنجزار است.



مقدمه !!

ده دوازده تا مقدمه برای  
این ستون نوشتم ولی چون  
هیچکدمش بدر نمیخورد  
هنه شو پاره کردم و ریختم  
دور!!  
کاکا - بیا و درستش  
کن! مقدمه اش که این باشه  
وای به اشعارش!

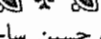


آستینهارا بالا میزنیم و دست  
را تا کشاله ران! میکنیم توی  
سبد بینیم چی گیر میاد؟  
آهان اوامد بیرون!  
... آقای علی محمد ایمانی  
چرت و پرت هائی فرستاده اند و  
اسمش را شعر گذاشته اند، بد نیست  
برای رفع سلامتی (ا) یک پیش را  
بخوانید  
ترا کسبه دادم چپ چاق کنی

ندادم که با آن دماغ پاک کنی!  
توفیق - حیف که حالمو بهم  
زدی! والله به چیزی ببت میگفتم  
که چپ کشیدن از یادت بره!



م - ق - مبتکر الشعراء دست  
هر چی شاعر نابغه است از پشت بسته  
و سپس فرموده  
سه چهار چیز بود در جهان بسی بسیار  
سه اش دیوانه رابله، خل و چهار افسار  
توفیق - کافر همه را بکیش  
خود پندارد! چه میشه کرد؟



آقای حسین ساجدی! زفرط  
گشنگی خواب قیمة چلو! دیده و  
ضمن احوالپرسی از وی گفته  
شبی در خواب دیدم قیمة چلو را  
گفتمش نور گرامی تو کجائی شب و  
روز?  
توفیق - ملاحظه کردین!  
حتی قیمة چلو هم از دست نابغه  
ما فراریه!



آقای احمد شاهپوری این  
شعر را از تو یوغ وحش آبادان برای  
ما فرستاده اند!  
کاکا توفیق بنده گشته ام شاعر  
ولی هر چه فکر میکنم خیلی هست  
مشکل!  
راه نمائیم کن نوای کاکا  
تانگویم من شعر!  
توفیق - خودتوبکشی! تا هم  
خودت راحت بشی هم ما و خلق خدا!  
« تا هفته آینده شمارا به سناق میبارم! »  
مارمولک!

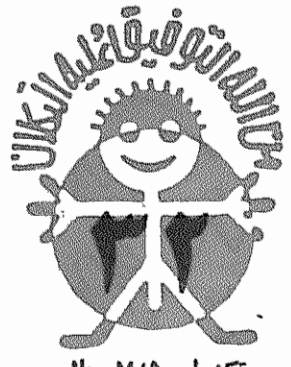
حرف راحت

معلمی در کلاس بشاگردان  
میگفت: « دانش آموزان باید هر  
روز را روز امتحان بدانند »  
دانش آموز نخاله ای از ته  
کلاس بملایمت گفت: « آقا:  
یعنی میفرمایید هر روز تقلب کنیم؟! »  
ن - سپاسدار



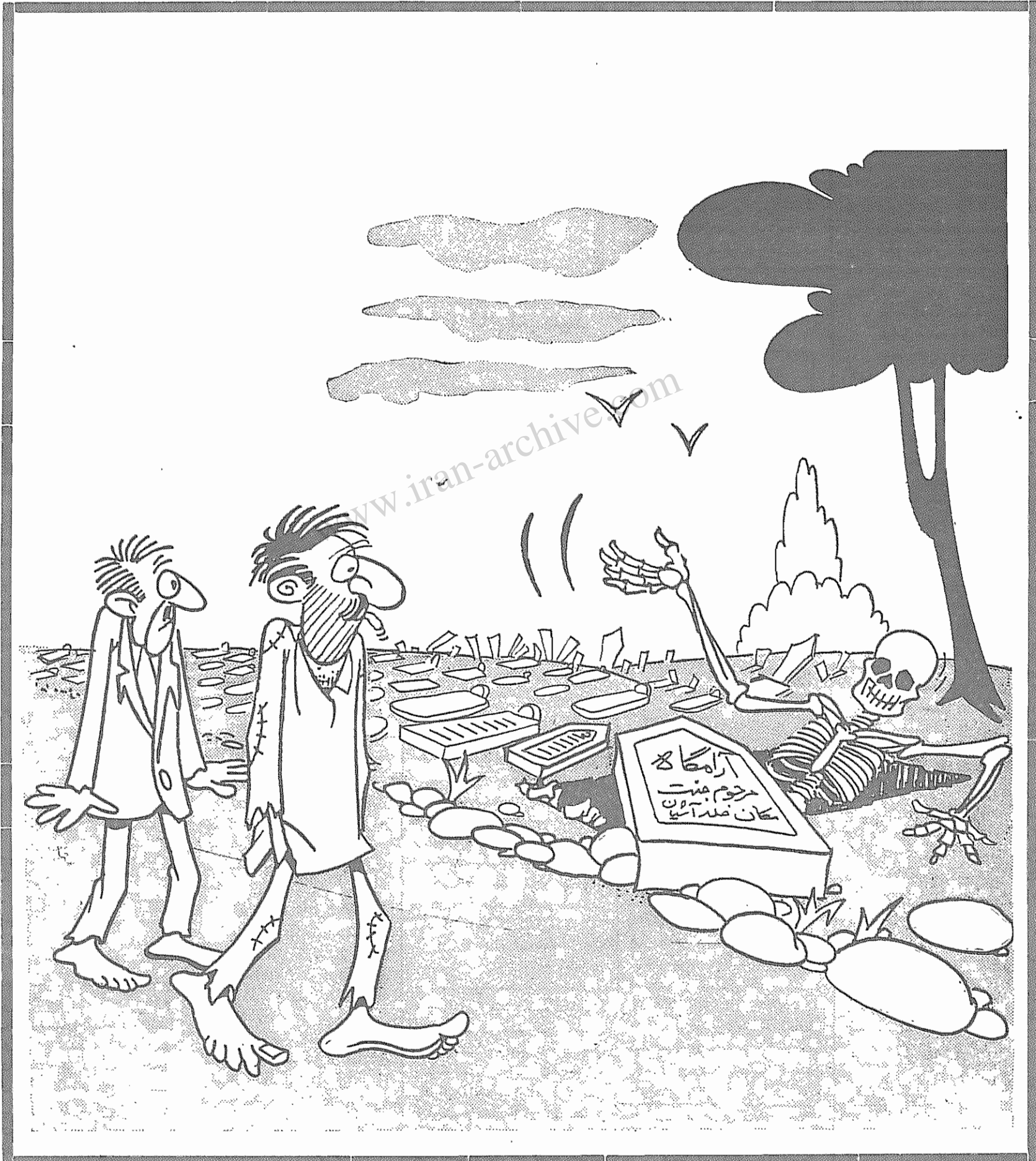
# توقیفیات

شماره ۳۲ پنجشنبه ۸ آذر ماه ۱۳۴۱ ۴۰ و یکمین سال



تک شماره ۷/۵ ریال

توقیف روزنامه است و مستقل هیچ ضرب و دستبرد جمعیت بستگان ندارد، نقل وقت سیر طالب در جلالیه، راهپای و توقیف بر فرغ ذکر ما خند ممنوع است



بیانین اینجا... اینجا نه ورد نون هست، نه ورد آب، نه ورد.....